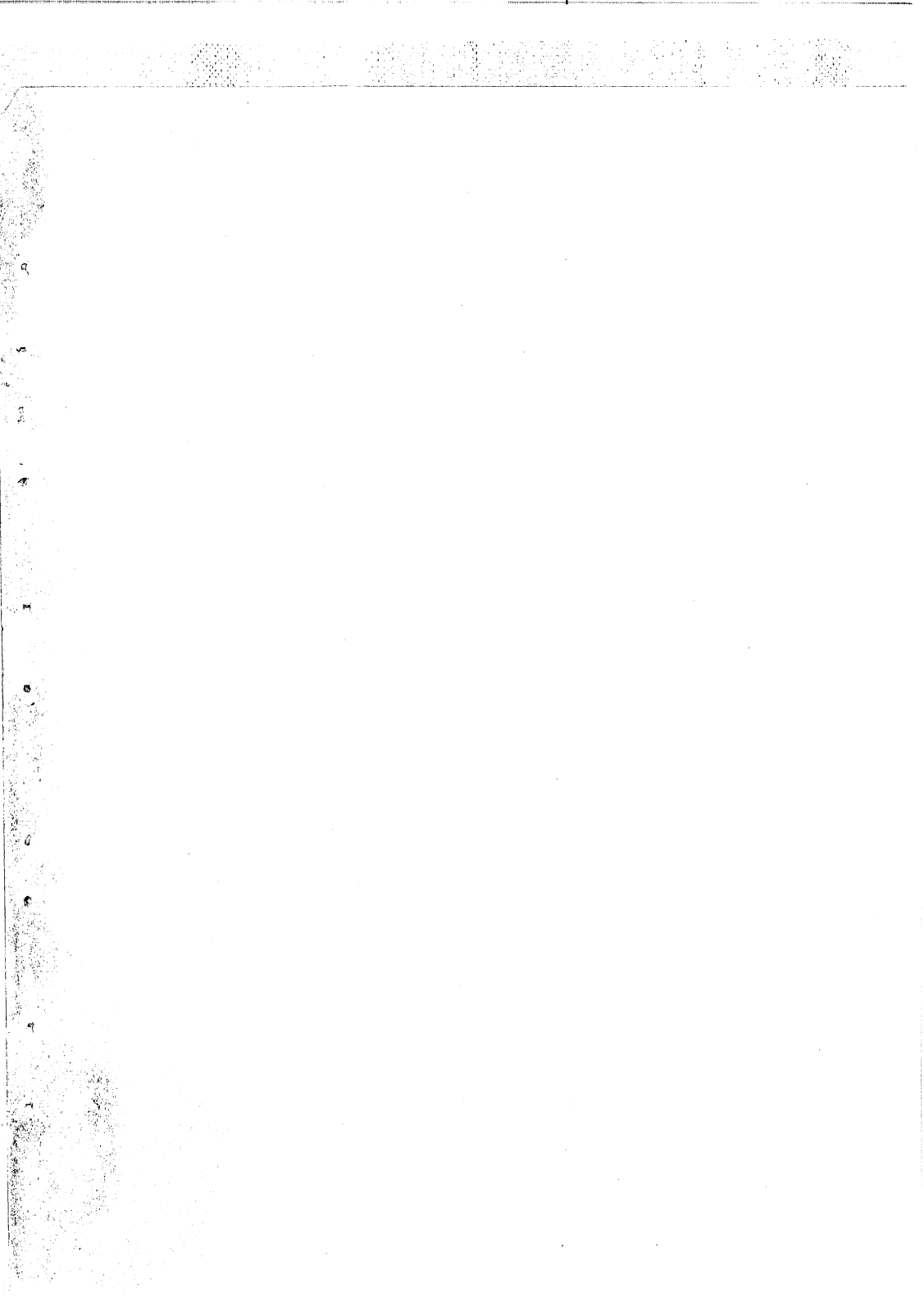


بجهر و عه آثا و قدر اعلی

۳۹۱

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران شید الله ارگانه
بتعداد محدود بنظور حفظ کثیر شده است و لی از انتشارات
معموبه امری نمیشد .

شهر المظمه ۱۳۳۳ بدیع



مجموعه آثار قلم اعلی

جناب دکتر محمد افغان - این کتاب را در تاریخ
۳ شهر العزوه ۱۳۲۲ - برای تهیه مواد عکسی بلجنه
ملی محققه آثار و آرشیا و امر مرحمت فرمودند و پس از تهیه
فتوکی عینا عودت یافت ~~مورد عکسبرداری در تاریخ ۱۳۲۲~~
• ~~کتاب در تاریخ افغانستان~~

۱۳۲۲

هو المنادي بالحق امام وجوه الخلق
 المحدثه الذي سخر شمس البيان بقدرة وقته
 البرهان بسلطانه الذي بامره طوى ما انبسط
 في ستة ايام ثم ارتفعت سموات العرفان اقرب
 من لمح البصر وظهر النظر الاكبر بما استوى ملكه
 الطور على عرش الظهور ونظفت السدة امام
 الوجوه التي بها ارتفع النداء من الارض والسماء
 هذا ظهور اسمهم به تغير الوجود من الغيب والشهود
 وقرت العيون وتوردت الابصار الا^{حد} الله العا^ل
 المتد والمخار نالله فدا في اليوم والفرج في ريب
 عجاب نسئل الله تبارك وتعالى ان يؤتد عباده

علا

على القرب المشرف الانوار وبوقفهم على الرجوع
 الى باب فضله وعلى التدارك على ما فات عنهم
 في سبيل الأيام والصلوة والسلام والتكبير والجماع
 على ايادي امره الذين ما منعهم ضوضاء الأناج
 عن القرب الى الله رب الارباب بنذروا ما سوا
 واقبلوا اليه باستقامة انكسرت بها ظلمة الاشرار
 ما منعهم اعراض العرضين واعراض المشركين
 الذين يتكلمون باهواؤهم ليصدوا الناس عن ^{سواء}
 الصراط قل انه الى ما يجذبكم الى الافق الا على
 ويفتر بكم الى مقام ينور بانوار بيان ربكم مولد الأناج
 يا عند لب غلبك بهائم وعنايتي شنبك لك بما
 شرب رجوع البقاء من يد العطاء وثبت على خدة
 الامر بقيام اضطررت بها احباب الفعود وثابت
 به الاخراب الامن شاء الله مالك يوم النيام
 الحمد لله در جميع اسوال بذكر وثنا مشغولي وبرخذ ^{ميت}

قائم انبکه در باره اعتراضات جناب سید علی
 ذکر نمود بشرط اصغافا من فل اعلم بالعلم البهین
 بان الله احمر الكل ببلیغ امره وما ترتفع به کلمه
 المطاعه بین البریه بعد از این حکم بحکم که از شما
 اراده مالک قدم نازل کل با طاعت مستکنند اگر
 با و امر آهی فاش شدند و بما بدنی عمل نمودند عند
 مقبول و الا الامر بر جمع الی الامر والغافل
 بسین حق در کتب قبل جمع عباد را این خوانند
 و این نظر بنجایات انوار نیر رحمتی است که بر کل
 سبقت گرفته و بسیاری از آن ابناء مخالف نمودند
 و هر منصفی کواهی داده و میدهد بر آنچه از فلیم
 اعلی جاری شده ایا در شیطان چه میگویند
 که با جلالت قدر و مقام از موافق و مکان قرب
 و لغا محروم ماند بقول بعضی معلم ملکوت بوده
 ایا این مقام را که عطا فرمود و در پیکان از اعلی

مقام ملکوت باسفل مقام عالم ناسوت مفریفت
 و از جمیع قبوضات ممنوع و محروم با بفعل ما بپشت
 چه میتوان گفت و فی قابل عنایت و رحمت بود
 و هنگامی سزاوار غضب و نفی در باره حرم
رسول الله شکر نمایند ان حضرت روح ماسوا
 فدا فرموده کلینی یا احمد کلینی و این کلمه علیا
 که از مشرف فیم اراده مولی الورد جاری بر کمال
 عنایت و شفقت حضرت حاکمست و حال حزب
 شبعه میگویند در باره اش آنچه را که ^{ند} کل سید
 ایان قبول داسبب چه و این رد حزب شبعه را
 علت چه یکی از مطاردنه انطاکیه گفته نفسکه در
 سردود میشد در ابتدا رسول شما چرا او را قبول نمود
 و حرم فرارش نمود فلن فکر و یا قوم ثم انصفوا فیها
 نطق به مکار الطور اذ استوی علی عرش الظهور
 ولا تلو نوا من الظالمین یکی از اجله انصار که ^{سود}

بطعمه بود بعد از طلوع نهر حجاز از افق یثرب
 آنچه داشته با مهاجرین مساوات نموده و بعد
 مع کمال تقرب ظاهر شد از او آنچه که عین ^{حقیقت}
 کربست بعد از ظهور عمل مردود بنمود اجتماع
 نمود و حضرت سفکر و متخیر چه که در اول امر
 چنین امور سبب اضطراب و انقلاب شهادت
 در آن عین جبرئیل نازل و این آیه را تلاوت
 نمود انا انزلنا علیک الکتاب بالحق لئلا یتکلم
 الناس بما اراک الله ولا ینکن للخیانتین خصیما
 باری بما انزله الرحمن فی الفرقان رجوع نماید و باره
 خلقت انسان میفرماید بل هم فی ابس من خائف
 جدید این عین غیر عین قبل و بعد است قل
 تفکر لعل یتخذ الانصاف لنفسک معنی از این
 امور گذشته دو جهت در انسان موجود است
 الاله و حجتی الیه و فیکه لحاظ عین است بجهت

اول ناظر ذکر مینماید در باره او آنچه را که فوق این
 در عالم خلوق موجود نه یا عند لیب علیک بها
 بگوید و حضرت اسمعیل بن حضرت چه میگوید این
 همان اسمعیل است که حضرت اسمعیله با او شک
 و میبشند آنحضرت او را امام و وصی فرمود و حکم
 در این فقره ثابت بعد عزلش نمودند و این سبب
 اضطراب اصحاب شد و زرادیه که از اجله ^{صفا}
 ان حضرت بود عرض نمود ایا میشود امام عزل
 در جواب فرمودند بلا شد راوی این حدیث ^{کلینی}
 و معترض زرادیه هر دو نزد اصحاب رجال ^{تقدیر}
 قل انظر العرفوا سا نطق به العلم الاعلى فخذ
 المقام العزیز البدیع دیگر معاصم و واضح است که ^{تقدیر}
 و معترضین در این مقام چه گفته اند منمهم من قال
 اگر قابل نبود از اول چرا پیشوای خلوق قرار فرمود
 و اگر قابل بود عزلش چرا مقام امام مقام هدایت

خلق است در رتبه اولی و در عقیده شما انحصار
 دارای علوم اولین و آخرین است لذا نباید چنین
 امری که مخالف و مغایر است از ایشان ظاهر
 شود باری ذکر این فقرات نظریعاً بدخودان
 حزیبت بنهد بذاک کل منصف و کل عالم و کل
 صادق و امین در هر صورت جمعی از عباد در
 وعصر اعراض نمودند بعد از غزوه احد
 اعراب اطراف بطنش قریب رفتند سلاطین و
 و پسرانش در محاربه کشته شده بودند بسفای کشته
 اگر که قائل شوهر و اولاد عرب بکشد صد نفر شتر باو
 میدهم از این کله نادر طبع و حرص در سفیان
 مشعل از آنکه هفت تن از اعراب را فرستاد در سینه
 خدمت حضرت رسیدند و بر حسب ظاهر کعب
 اسلام نمودند و عرض کردند یا رسول الله جمعی از ما
 باهمان فاتر شدند و بوحدانیت حق و رسالت

نومفر و معترفند اسند عا آنکه بعضی از اصحاب را
 احترمانی با ما بیایند و احکام الهی را از حلال و حرام
 تلفیق نمایند از جمله عاصم را با بعضی دیگر طلب نمودند
 حضرت هم از میان اصحاب ده تن اختیار کرده
 فرمان داد که با آن جماعت بمیان فبائن شده
 نعلیم قرآن و شرایع کنند عاصم و من معه حسب
 الامر عازم انحدود شدند و بعد از توبه و ورود
 وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر شد اسرا برای
 اهل بی‌ترب و بعضی از منافقین بجا مانده فیام
 نمودند که خدای مجاهد چرا او را خبر نداد که این جمع
 بنفان مسلمانان گرفتند و در آنچه واقع شد حکم
 بر حیل و عدم علم انحضرت نمودند یا ایها الناظر
 الی الوجه معترض لا زال بوده و خواهد بود و در
 مقام هم نفس مذکور بصدف تکلم نموده چه که
 اعمال انجرب در اول ایام بغوذ یا الله منکره الحقیقه

انسان نمیتوانست حمل نماید و لکن در باره این
 مظلوم با نضاف تکلم ننموده چه که اینجناب و مظاهر
 عدل و انصاف و صدق کواهی میدهند که این
 مظلوم بجهت تمام در لباله و آیام بعد از ورود
 عراق باذن حضرت سلطان بنهادیب نفوس
 و نظهر افتد و قلوب برخوانست و از فضل و عنای
 حق جل جلاله نزارع و فساد و جلال دامنغ نمود
 متغاعظمانا فی الکتاب و عباد و باعمال طیبه و اخلا
 مرضیه اعترض نمودیم قریب چهل سینه سپید شود که در هیچ
 محل نار حرب مشعل نشاء بلکه بگو شر نصاب الیه
 و حکمت ربانی علی قدر مفید و سکون و خواست
 پذیرفت امید آنکه از بعد اثار فساد و نزاع و جد
 در عالم نماند نسل الله تبارک و تعالی ان یؤلف
 بین قلوبهم و یؤیدهم علی تخذیب نفوس العباد
 و اصلاح البلاد انه علی کل شیء قدير باعتدایب

۱۲۹۳
 علی

علیک

عليك بهائى درباره شخص مذکور از حق جل
 جلاله بطلبید آنچه واکه علت ظهور عدل و انصاف^{شست}
 این مظلوم هم از برای او میباشد آنچه که سبب
 رجوع الی الله است **لکی** آله ایند عبادك على اعمال
 بنصوع منها عرف قبولك وعلى افعال تكون ضربة
 بعز رضائك ووقفهم على اخلاق ننشر بها راحة
 ايامك ثم قد ولهم الرجوع اليك والالاباة عند
 امواج بحر تفوك انك انت المقتدر على ما تشاء
 بارادتك المهينة على من في السموات والارضين
 و آنچه این جناب در جواب الفاتحه نمودند بطراز
 قبول فائز هر يوم اعتراضات فافاين بر حصر^{شست}
 واصحابش بوده ولكن الله اخذهم بقدرة والادب^{دسته}
 محنت اثارهم بسلطانه والمشيئة اخذتهم اخذ
 عزيز مقتدر بعضه اذا اعتراضات ذكرتموهم
 امثال ابن امود از حد احصا خارج اگر بصر عباد

از مد هو و قلبشان از نادر بغضا فارغ و طاهر
شود مشاهده نمایند آنچه را که الهوم از ان ^{مندی} ~~مندی~~
فل علم انا اسرنا الكل بالنبيغ وانزلنا في شرائط
المبلغين ما ينصف بها كل بصير على فضل هذا
الظهور وعز وعطائه ومواهبه والطافه ^{بديعه}
لكل نفس ادادان يتوجه الى الافق الاعلى ^{بظهور}
ظاهرها و باطنها عن كل ما تحي في كتاب الله
رب العالمين وفي اول الفتح يمسك ويعلمها
انزله الرحمن في الفرقان بقوله فل الله ثم ذرهم
في حوضهم يابسون و هم ما سوا الله كقبضه من
التراب كذلك اشرف نور الاصر في المآب من افق
سما، ارادة الله العتد العزير الوهاب وفي قدم
اخر يتوجه بكله الى الوجه و لسان السر و الحقيقه
مقبلا الى البيت الاعظم بهوم و يقول تركن مله يوم
لا يؤمنون بالله و هم بالآخره هم كافرون اذا قاتل

نفس بالثامین والأحرین انہا کانت حرقومۃ
 من اهل البہاء من الفلہ الاعلیٰ فی الصیفۃ
 الحراء طویبہ از برای نفسیکہ امام کعبہ الخیر
 نمود و عمل نمود باینچہ از احر حقیقی و مشرور و ح
 الہی در این مقام نازل شد یا عندیاب علیک
 بہاء نیر شرابط بلعین بمثابة افتاب از افان
 سموات الواح الہی ساطع و لافح و مشرف عجب است
 الرحمن ملئت نشاء اند حکم نبلیغ از سما امر
 مخصوص کل نازل یعنی کل بیان ما مورند و چنین
 شرایطی کہ ذکر شد از حق بطلب کل ما موبد فرساید
 بر اینچہ سزاوار است بعضی از سائلین کہ در ^{کتاب} ^{سنت}
 وارد میشوند مفصودشان اطلاع بر احکام الہی
 و برخی محض استہزاء و الفاء شہدہ در قاب
 بعضی ان دیک معہم جمع و ہر ^{کے} وهو التامع البصر
 و دو فای این کلمات عالیات نازل بنوعی

اراد ان بیان امر مولا ان هرتین واسه با کمال انشا
 وهیکله بطراز نفوس و فی مقام اخر بنیجی لکن تسلیح
 ان بدیع ماعنده وما عند النفوس ناظرًا الی ماعند الله
 المهین النفوس این مظلوم سکر در این مقامات ذکر
 نموده آنچه را که هیچ منصفی انرا در نیت نموده لعن الله اگر
 معدود که با آنچه حق اوده نموده عمل سهوود ناهشینه
 انوارا ثار فای اعلی عالم را احاطه مینمود از بعضی از
 نفوس که خود را بچون نسبت داده و پیدا دهند ظاهر
 شده آنچه که سبب فرع اکبر است فلنا و فوننا ^{لحرف}
 لیس البلیه سبحنی وما ورد من اعدائ بل من اللذین
 یسبون انفسهم الی نفس و هر تکبوت ما بنوح به قلبی
 و قلبی و کل عالم خیر و کل عارف بصیر مکرر امثال
 این آیات از سماء عنایت آله نازل و لکن اذان
 الوده بفضصهای موهومه از اصغاء کلمات عالیات
 محکات محروم و ممنوعند اگر یک ایه از آیات منزله را

از حزب الله ناصرا عدلاست نه ناصرا اولیا یا عند^{لب}
 لثالی حکیم و بیان را محض صاحبان بصرا و انخرا^{ین}
 فلام اعلی ظاهر ضروریم که مظاهر عدل و انصاف را
 بذروه علیا جذب فرماید از حق بصرو و سمع
 باید طلب نمود فد ظهرا لا ظهرا فی العالم لا من^{قبل}
 و لا من بعد بشهد بذک ام الکتاب فی ملکوت
 البیان طویله للسامعین و طویله للفائزین انجان^{را}
 دهنه و پیشانیه اکثری بطنین ذباب مشغول و از تغرد^ت
 سمامات فردوس علی ممنوع و محروم در معر^{ضین}
 بیان نشکر نما که با جنحه اوهام در هوای اوهام
 طائرند الا حین اکاه نشد اند رجه واکه اخذ
 نموده اند که خلوق نموده بعینه بمثابة حزب شعبه
 بر وایات شوهمین مشغولند و از حقیقت امر
 غافل و محجوب الفای کله از حق بوده و هست
 دیگر عمل بجا ملین و اجمع من عمل فلنفسه و من اساء

فعلیها بگوای عباد حق با کله بفعل ما بشا آمده
 و اعتراضات عالم نزد این کلمه معدوم و مفقود
 میفرماید انه لو یحکم علی الارض حکم السماء او علی السماء
 حکم الارض لبس لاحد ان یعرض علیه اکر مع
 و بصرفاقت میشد نازل میشد آنچه که کوه خلک را
 از افلاک بگذراند و لکن از برای منو هین طین
 لایون کتاب مبین لازم نه بگوای اذت عالم
 این بات کلمه و ابش و حضرت نقطه یعنی بشروح
 ما سواه فلاه در جواب سوال یکی از حروف معنی علیه
 بهاء الله الابه در ذکر من بظهور الله جل جلاله
 و عم نواله و روح الامر و الخلق فلا نه سفر میابد
 فوله عز ذکوه اکر یک ایه از آیات من بظهور الله
 تلاوت کنی اعترض خواهد بود عند الله از آنکه کل
 بیانرا ثبت کنی زیرا که ان روزان یک ایه ترا بجای
 میدهد ولی کل بیان نمیدهد انتی حال است

کن چه مفاسی را با او هام و ظنون نار کند و بیچه
 مفاسی مثلک ذره هم فی خوضهم ذره هم فی غفلتهم
 ذره هم فی او هام هم ذره هم فی ظنونهم با بعون
 لاله الاموال المئذ والمهین الفیوم اینکه در باب ^{خبر}
 ذکر نمود بعدادی ظاهر شده که شبه و مثلند
 و ندارد بدو هم نا لایفه و امال لا تغیبه عمل نمود
 آنچه را که حقیقت وجود نوحه نمود انجذاب و ^{جمع}
 اصحاب میدانند اصفیه ای بی انصاف مال ^{ان} افتنا
 و سایر احباب را بظلم تصرف نمود و بانش ^{هو} حوص و
 بشائے مشغول که غیر از حق از احصا ان عاجز و ^ص
 در این ایام حکومت از او اخذ نمود و لکن ^{ال} احبن
 بصاحبش نرسید تا از بعد چه شود و حوص و ^ط
 چه ناری ظاهر نماید در اکثری از الواح کل را
 با امانت و دیانت و صدق و صفا امر نمودیم
 و لکن بعضی مفاسد امانت و عفت و صدق بخیانند

ومقریات تمسک جستند لأجل اکل اموال الناس
 بالباطل وبعضه در این ارض باعمال ناشایسته
 مشغول محض حفظ ان نفوس را امر بخروج نمودند
 ولیکن عمل نمودند آنچه را که هیچ غافلی عمل ننموده
 مقصود از خروج حفظ و عنایت بوده ولیکن
 عداوت احداث نمود انا اردنا لهم النور والحفظ
 وهم ارادوا لنا الظلم والافتراء و ما دعوا الظالمین
 الا فی ضلال باری اعراض واعراض تخصیص
 باصفهان و در فون او نداشته حاجی محمد کربن
 کرم از در هر سنه یک کتاب در نوشته و همین
 سایر جهلا که با اسم علم معروفند و صاحبان
 التواریح در باره حضرت اعلی نوشته آنچه را که
 زندی نویسنه از حق سب طلبیم عباد را مؤید
 تا بعد از انصاف در آثار و ما ظهر من عند ملا
 و فرس نمایند و اگر با این توفیق فائز گردند

كل بكلمه مبارکه، تركت ملك قوم اعرضوا عنك
 وجادلوا بالباطل ناطق كردند ان النابذ في به
 والنوفون في قبضه بفعل ما يشاء وبجكم ما يريد
 ولكن اعمال عباد ايشانرا از مشاهده امواج بحر
 بيان مفسود عالميان منع نموده و ابصار از نشا^{هه}
 و اذان اذا صغا ممنوعند انشاء الله از بعد فائز
 شوند بايچه كه سزاوار است امر و اخلاق و اعمال
 ناصرو معيبتند بايد انجناب كل را بطر از اخلاق
 مرضيه و اعمال طيبه بيارايند و بعدل و انصاف
 مثل كوردارند لعمر الله ان الظلوه في فم الثعبان
 يذكروهم و يتعصمهم اوجه الله و ما اراد منهم جزاء و لا
 سببا و يجر نفسه في خطر عظيم چه كه ستر نموده
 و بجمال نصيح كل را بايچه سبب از نفاع و ارتقاء^{ست}
 امر نموده انكه در باره محبوسين و انفاق^{بعضه}
 ذكر نموده الله الحمد ايشانرا موفون نمود بر عمالي كه بجز

وضا فائز و بطراز قبول حزين نسل الله تبارك
 و تعالى ان يفتح على وجوههم ابواب الفضل و العطاء
 و يفرج بهم اليه و يؤيدهم على نصر امره بجنود الحكمة
 و البيان و الاعمال و الاخلاق انه على كل شئ
 قدير يا عندليب هل نرى من يبيد حلاوة بيان
 او ينصف فيما ظهر من عندك و هل ترى من يطر
 باجنحة الانقطاع فهذا الهواء فل يا قوم اكر
 ابن امر اعظم و انكار نمايد چه امرى لا بين
 افراست و يا قابل اثبات بكوا بن اثبات و محو
 اخذ نمايد و انغيام مغدس از جلاوس و فتور
 بوده و هست و آنچه از فلام اعلى جارى البته ظاهر
 شد و خواهد شد و لا يقنى من حرف الا و قد
 براه المنصفون مسنوبا على عرش الظهور ان ربك
 يعلم و يقول و الناس اكثرهم لا يعلمون انك در باب
 نشر الواح و انتشار انار و ذكر غصن اكرم نمودند كل

بمشاهدة واصغاف عزكست الحمد لله انجناب را مؤيد
 فرمود بر آنچه سبب تذبذب نفوس و ارتقاء
 كلمه الله الطاعة بوده عنصن أكبر خند قبل بجهه
 اخرى بوجه نموده نسل الله ان بويده على نصره
 امره و ارتقاء كلمته و ارتقاء عبادته و بوقفته على
 نظهر القلوب و تنزبه النفوس انه هو المشرق ^{العزیز}
 الوهاب ذكر ابن جناب مرحوم مرفوع مبرزا ان
 عليه بهاء الله الأبهى و انموندند لله لهما اذا فكرا
 ايكار ذكر و ثنا بزبور فصاحت و بلاغت مزین
 در ذکر مفصود اخبارنا طوق لله العرش من كور
 و بنور قبول منور نسل الله تبارك و تعالی ان ^{فقته} بويده
 على ما يحب و يرضه و يفتح به ابواب القلوب ^{باسمه}
 العزيز المحبوب يا نصر الله فذا ذكرك من طارف هولاء
 و تمسك بجلی ذكرك انك بذكر بوجه الوجود ^{لك} الى ما
 الكرم و الجود اشكر و فلان الحمد بما ذكرني و انزلك

لى ما بنادى كل حرف منه بعنايتك ورحمتك وفضلك
 وعطائك اهرب نوازى منجد بايا ياتك ومشتعلا بناد
 بحيتك اسنك بان بجعلنى ثابتا داسنخانى احرك الله
 به اضطربت الافئدة والعمول لا اله الا انت الفرد
 الواحد العزيز الودود يا نصر الله عليك بها الله
 وعنايتك اذكر من قبلى املك انها فازت بن كوى
 من قبل طوبى لهما انهم اذ انها فازت بيجوه لاعدل
 له وبلو لوجله الله عند ساعن الاشياء والامثال
 وهما حجة العزيز البديع ذكرها من قبلى وبشرها
 بعنايتك ونورها بانوار نهر معرفتى ان ربك هو
 الشفق الكريم يا عندليب نفوس من كورة درنامه
 انجناب بن كوفانز الحمد لله الذى ايدهم على الاقبال
 فى يوم فيه اشعلت نار الاعراض وفازوا بلاصغاء
 اذ منع عنه اثر العباد طوبى لقلوب تنورت بنور
 العرفون ولو جوه توحيبت الى انوار وجه ربهم الرحمن

ولعبون قرث بنور الأيمان ولاذان فازت باصفا
 التلاء اذ ارتفع بين الأرض والسماء نسل الله
 ان يؤتد هم على الاستقامة الكبرى على امره الاعز
 الارفع الاعلى بحيث لا تمنعهم جنود الأرض ولا
 صفوفها ولا تخوفهم ضوضاء الجهلاء ولا عرفائها
 ويفتد لهم نوراً منتهى امام وجوههم في كل عالم من
 عوالمه انه هو العزيز الكريم وهو العفو الرحيم
 انا ما ذكرنا اسمائهم حكمة من عندنا وانا الامر
 الحكيم النور الساطع من افق سما، رحمنى عليهم
 وعلى الآلاء اقبالن وامن بالفرد الخبير ^{مخلص} ^{مخلص}
 وقاسمهم وفائنات وذاكرين وذاكرات ومقبلين
 ومقبلات كل در ساحت مظلوم مذكورند وانجنا
 ايشان را باين بشارت اعظم منور و مسرور دارند اينك
 بنحصر در باره حجاب ذكر حكيم وانزال لوح نموده الكرمي
 باصفا الكفا منبها بند وبما تشبه به النفس والعوى

نَسَكٌ مَبْجُودٌ يَاعْنَدُ لِبِأَكْرَمِ مَقْدَسٍ عَنِ الْبَغْيِ
 وَالْفِجْأِ وَحَزْبِنَا بِالْبِرِّ وَالنَّفْوَى مَشَاهِدٌ مَبْكَشْتُنْدُ
 كَلَّ بِنَجْلِيَاثِ انْوَارِ نَهْرِ طَهْنَانِ وَايْمَانِ وَغِنَانِ
 مَبْشَدُنْدَا خِذْ وَا مَا عِنْدَ الْفُؤْمِ وَبِنْدِ وَا مَا عِنْدَ اللَّهِ
 جِزَاءِ لِأَعْمَالِهِمْ نُورٌ شَاهِدٌ وَعَالِمٌ كَوَاهِدٌ كَمَا أَنْظَلُوهُ بَعْدَ
 اِسْرَافِ نَهْرِ فَاوَانِ اِذَا فَوْقَ عِرَافِ بَدْوِ قَاصِدِ حَفِيضِ
 وَبِطَبِ مَعْنَوِي دَرِيَا لِي وَايَامِ اَهْلِ اِهْرَازِ اَبَافِ
 عِنَابِ مَقْصُودِ عَالَمِيَانِ دَعْوَتِ نَمُودِ وَا نِ دَوِ سَكِ
 اُمِّهْ وَخَامِهْ بُوْدَهْ دَرِ جَمِيعِ اَحْيَانِ كُو تَرْتَمِجِ اِزْ قَلَمِ
 جَارِي وَا سَلْسِيلِ بِيَانِ بَا وَا رَدَهْ اِمَامِ وَجُوهِ ظَاهِرِ
 وَمَقْصُودِ جِزْ اَصْلَاحِ عَالَمِ وَنَهْدِ بِي نَفُوسِ اَنْبِيَاءِ
 دَرِ وَاوَا بِلِ اَعْمَالِ بَعْضِي سَنَكْرِ مَشَاهِدِ مَبْشَدِ كَهْ هَرِ جَبْرِ
 بِيحُونِ پِنَاهِ مَبِيرِ دِهْرِ سَهْمِي دَرِيَا لِي وَايَامِ بِيحْرِ وَا بِيحْرِ
 بِنَجَاتِ مَبْطَلِبِدِ تَا اَنْكَ اِزْ فِضْلِ عِنَابِ بِيحْرِ وَا بِيحْرِ
 فِي الْجَمَلِ اَعْمَالِ شَبْعَهْ بَا اَعْمَالِ طَبِئَهْ وَا اَخْلَاقِ غَيْرِ خَمِيئَهْ

مبرضه بيد بل كشت از خون بطلب ناس و انا بيد
 فرمايد بر عرفان مقصود اين نظاوم چه اگر انا ^{ند} كشو
 خود اظرا و نمايند آنچه و اكه حال نكردند نسل لهم
 التوفيق في كل الاحوال انه هو الفاعل المنعالم ذكر
 مرفوع حجروم حسن خانرا نمودند كه در بجین ^{صنبن} معر
 و مسكرين باهق ابجی و در فبق اعلى صعود نموده طو
 له و بعماله لعمرى فد فاز بما لافاز به احد من قبل
 براء المفربون فبهذا الحين على مفاء كرم انا كنا
 مع اذا اراد الحضور واللغناء و ذكرناه بما ماج
 به بحر العفران في الامكان و هاج عرفنا ^{بالله} الله
 رب العالمين و انزلنا له ما فرقت به اعين العار
 و ارسلناه الى ارض الطاء ان رحمة ربك احاط
 الوجود من الغيب و التهود و بل للذين ما عرفوا
 مقامه و عملوا ما نوح به كل منصف و ذرفت
 دموع العاشقين هل سبي الذين ظلموا او سجدوا

لأنفسهم حين الأخذ من مفتر أو من محرب لا وبخا
 الذي به انجذب حفاثون الماء الأعلى والفرد
 الأبحه والجنة العليا **فلله الحمد** التي الت بين قلوب
 عبادك وعرفهم ما ارت لهم بمجودك لو يعرفون
 ليهوون على انفسهم ويبكون على ما فات عنهم
 في أيامك ابرت لان دعاهم بانفسهم ولا تمنعهم
 عن الترتب الى السمس عرفانك انك انت المفرد
 على ما نشاء ثم اجعل اجر الذين نقلوه كثر لهم
 عندك انك انت الفضال الامين والحافظ **للسا**
المعين ذكر نفوس اخرى هم كه با اوبوده در الواح
 از فله التي جاري ونازل هنيئاً لهم ذكر ضلع جناب
فا سم خان عليه بهاء الله وانمودند فلما اردنا ذكره
 سمعنا النداء من شطر العظمة والكبرياء ووردنا
 في الجنة العليا واستفراها في غرفة رقم على فوق
 بابها فادبنت هذه الغرفة لاهل البهاء نسئل الله

ان ينزل عليها في كل حين ما تقر به عنهما ويفرح
 به قلبها انه هو العفو الرحيم ذكر اخم واخين را
 نمودند طوبى لمن ونعمها لمن ان المظلوم ^{ليس} في ابن
الاعظم اراد ان يذكرهن بما نبئ به اسمائهن
 بدوام ملكوت الله العزيز الحميد طوبى لك يا مني
 وورفتي بما اظهر الله منك من قام على خدته
 امرى وذكرى بين عبادى وشائى بين خلقى فقد
 وفته الله تبارك وتعالى على نشر اناره الله بنور
 اشرف الارض والسماء وتورث الافئدة والقلوب
 وقد رناك بعض اجره فى نبليغ الامر واظهار
 الكلمة بالحكمة والبيان يا عندليب كبر عليها
 من فبالى وبنشرها بعنايتى ورحمتى التى سبقت الاشياء
 ونورى الذى اناره الوجود ونذكر اخذك ففضلا
 المحبين وبنشرها بعناية الله رب العرش العظيم
 يا وورفتي عليك بهاتى ورحمتى فسئل الله تبارك وتعالى

ان يزينك بمبعض العرفان وبنورك بانوار الأيمان
 ويهددك ما فذره لآمانه الآلاء طين العرش انه
 هو السامع الجيب ونذكرا من الأخرى طويلاذن
 سمعت نداء يا امة ويا عبدي ولقلب اقبل الا الله
 مالك يوم الدين افرح بذكرى اياك وسبحي بحمد
 ربك العزيز العظيم ونذكرا مائة في الأاطراف و
 تبشرون بما فذره لمن من لديه الله الفرد الخبير
 ان الله فازت بالأقبال انها من اعلى الرجال
 عند الله طويلا فلما نزلت والفا نزلت الحمد لله رب
 العالمين ذكر جناب فلا معنى وانمود به يا نورا
قبل على هل نهدان فسمع بيان باستقامة تفتح
 به ابواب اذان من في الامكان وهل نهدان
 فسمع بيان باستقامة تفتح به ابواب اذان من في
 الامكان وهل نهدان نطق بيان نطق به
 السن العالم قل لا وفسك الامم وفؤنك والله

خزائن البیان لو نزل ایه منها او بظہر لؤلؤ
 منها لزی الناس سکارے من وجہ بیان^ب الله
 مولی الوری ان ربک هو المفید علی ما یشاء وهو
 الفضال الکریم فاذکوک من فام علی خدمت امری
 وطاد فہو آجی ذکرک بایات ظاہرہا نور و با^{طنہا}
 رحمة و فی باطن باطنہا ما ینادی بهذا النبأ
 العظیم البہاء علیک و علی الذین ما خوفتم سطوة
 کل فافل صریب یا عند لب نفوسہ کہ اقبال فرود^{ند}
 و بخت با انجناب معاشرت کردن و بقبول ما نطقند
 فہذا الامر الاعظم فائز گشتند و ہر چہن اما بکہ
 کسب رضا نموده اند و طلب ذکر از مولی الاذکار کردہ^{اند}
 کل بتجلیات انوار اناب عنایت مفصود عالمیان
 فائز امروز بجز مواج و شمس شرق و نور سا طع
 ہر نفسی اقبال فرود و بخدمت اولیا فائز گشتند و از^{محل}
 بہادر قبوم اسما از فلہ اعلی مذکور و حرقوم اولیا ان

ارض و اسلام و نیکبر برسان و هم چنین امباء
 موفیات را در ظاهر اسامی مستور و لکن در باطن
 ظاهر و مشهود این آیات حکمت الهی سبقت گرفته
 اند هو العلیم الخبیر عنده علم کل شیء فی کتابت
 ذکر جناب حاجی علی را نمودید و هم چنین حجیش
 بشرط اقدس او امر و احکام الهی هر یک بمنفصیلاً
 حکمت مشروط جناب حاجی علی علیه بهائی
 باید در آنچه از قلم اعلی جاری شد ملاحظه
 نماید اگر مطابق بجز کسنت حرکت نماید و اگر و
 سکونت ساکن باشد از آن گذشته با پاکه اول
 مصروف راه را معین نماید و بعد حرکت کند
 بیع املاک هم نزد مظلوم محبوب نه مکرر دادا
 دیون بسیاری از نفوس لاجل ادا ی حقوق الله
اراده بیع نمودند و منع نمودیم یا عنایب بلا یا
 این مظلوم سبب اعطش اجتماع نفوس در حول بوده

در سبب جمعی از هر قبیل موجود حال از صغیر
 و کبر و انات و ذکور قریب سبصد نفس موجودند
 دیگر بانی معلوم و واضحست بعضه بمثابه جبل
 ثابت و داسنج و برخی بمثابه نور منبر و بعضه
 هم معلومتره و بسفل اخری و حین با کل بعنوانت
 کبری سلوک میفرماید نیست و یک سنه با این
 جمع در سبب ساکن قل المددرة لله رب العالمین

۱۸۸۹
 ۷-۱۲۰۶

الحکمة لله مفصود العارفين الزافة لله معبود
 من فی السموات والارضین الشفقة لله مولی
 الاولین والآخرین جلال در توحید اذن دا^{شده}
 و اما ان دون نفس دیگر بعد از ورود در بر تسعید
 طلب اذن نمودند و از بحر فضل محروم نماندند
 ان ربان هو السامع الجیب باری شرایط نفوس که
 باذن فائزند ان نیست اول صحت مزاج و صحت بدن
 ثانی اسباب سفر از نقد و غیره و شرطی که اعظم شرط^{بست}

مخبر

تحصیل اذن است در محل و مقام و اکوکل موجود
 باشد و حکمت افضا نماید حرکت و توجه جائز
 نه خون میفرماید و لله علی الناس حج البیت و بعد
 میفرماید و لمن استطاع الیه سبیلاً از خود میطلبم
 کل را نائید فرماید تا عمل نماید آنچه واکه با
 ما موند از مطلع امر ظاهر نشود مگر آنچه سبب
 علو و سمو و محبت و الف و اتحاد عباد است آنه هو
 الامر الحکیم اینکه درباره توجه عباد و اشتغال ایشان
 ذکر نمود که در هر سینه جمع کثیری نظر بتشویف چاو
 فضا افق اعلی و ذروه علیا مینمایند این مقام مقام
 شکر است چه که نفوذ قلم اعلی عباد را با این مقام آورده
 مع اعراض کل جواهر وجود را با داده مطلقه اخذ کرده
 مع آنکه در آیاتی ظاهر شد که از هر جنسی صفت و ^{صفت}
 و ملاحظ و سپوف موجود مع ذلك منقطعاً عن العالم
 کل را دعوت نمودیم با آنچه سبب ارتشاع وجود و ارتقاء

نفوس و راحت عباد و تعمیر بلاد است این ظهور
 ظهور و رحمت بکری و عنایت عظمی است چه که حکم
 جهاد را از کتاب محو نموده و منع کرده و معاشرت
 با جمیع ادیان بروح و در پیمان احرف فرموده اینجا
 دیده و میداند آنچه از ظلم اعلی در ذر و الواح
 نازل شده فساد و نزاع و جدال ممنوع و هم چنین
 احرف نمودیم بفرات کتب قوم جمیع این امور عنایت است
 بزرگ از برای عباد چه که از قبل ممنوع بودند و بسیار
ما مور استعمال بسیار جنبه و ملاحظه کتب ان قوا
از قبل ممنوع و آثار منع در کتب موجود و مشهور و لکن
در این ظهور اعظم سد منع برداشته شد و بجای
ان حرمت عطا و عنایت کشت ان شاء الله العزیز العلی
 مدائن قلوب بروح و در پیمان مؤید شوند و بانشار
 آثار بجاگت و بیان موفقی آنه هم دلک بجنود البیان
 انه علی کل شیء قدير و ینسرك فیه الذین یحضور

ما ولد من ابكار افكارك واشرف من افوق خلوصك
 وخصوعك وخشوعك وقرامام الوجوه نسئل الله
 ان يعطيك اجرا في كل عالم من عوالمه ويفد ذلك ما
 يكون باقيا ببقاء ملكوته انه هو الفضال الكريم
 والمؤيد العزيز الخبير اولياى هر محل را از قبل مظلوم
 سلام وتكبير برسان وبانوار نهر بيان رحمن منور
 دار اسئد الالبية ان جناب بساحت اقدس فائز
 ابن آيام انشاء الله ملاحظه ميشود نسئل الله
 ان يظهر لك في ذكره وثنائه ما ينجذب به القلوب
 انه هو المقدر العزيز المحبوب التوالمشرق من افوق سما
 بيان عليك وعلى من يسمع قولك في هذا النبء الاعظم
 وهذا الامر العظيم

هو الله تعالى شأنه العظيمة والكبرياء
 وما سئل السائل في قول الحكاء بسبط الخيفة كل الا
 فل فاعلم ان المقصود من الاشياء في هذا اللغز ان يكن

الا الوجود وكمالات الوجود من حيث هو وجود
 ومن الكل الواجد وهذا كل لا يذکر عند بعض
 ولا يثابله جزء والحاصل ان البسيط الخفيف لما كان
 بسيطا من جميع الجهات انه واجد ^{الكل} ومستجمع لجميع
 التي لاحد ولا نهاية لها چنانچه فرموده اند ليس
 حد محدد بلسان پارسی ذکر میشود مقصود حکیم
 از اشیا در عبارات مذکوره کمالات وجود من حيث
 هو وجود است و از کل داران یعنی واجد و مستجمع
 کمالات نامشابه است بنحویات و امثال اینها
 در مقامات ذکر توحید و قوت و شدت وجود ذکر
 کرده اند مقصود حکیم این بوده که واجب الوجود متحل
 بوجودات غیر مشابه شد سببانه سببانه عن ذلك
 چنانچه خود حکما گفته اند بسط الخفيف كل الاشياء
 بشئ من الاشياء وفي مقام اخر انوار بسط الخفيف
 بری في كل الاشياء و این بصر باصر و نظر ناظر

منوط است ابصار حدیده در کل اشیاء ایات احدیه
 مشاهده مینمایند چه که جمیع اشیاء مظاهر اسماء الحقیقه
 بوده و هستند و حق لم یزل و لا یزال مقدس از صعود
 و نزول و حدود و افتران و ارتباط بوده و خواهد بود
 و اشیاء در امکان حدود موجود و مشهور چنانچه گفته
 اند لما كان الوجود الواجب في كمال القوة والشدّة لو يجوز
 ینحل بوجودات غیر مناهیه و لكن لا يجوز ما انحل
 در این بیان سخن بسیار است و مقصود حکما اگر قیام
 اظهار درود مطلب بطول انجامد چون قلوب احرار
 لطیف و رفیع مشاهده میشود لذا فایده مختار با مختص
 اکتفا نمود در مقام در توحید مشاهده میشود توحید
 وجودی و ان اینست که کل را بلا نفی میکنند و حق را
 بالاثبات یعنی غیر حق را موجود نمیدانند باین معنی
 که کل نزد ظهور و ذکر او فانی محض بوده و خواهند بود
 کل شیء هالك الا وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل

وجود نه و ذکر وجود برا و نمیشود چنانچه فرموده اند
 انه كان ولا يكن معه من شئ والآن يكون بمثلها
 فذكان مع انك مشاهد میشود که اشیا موجود بوده
 و هستند مقصود آنکه در ساحت او هیچ شئی وجود نداشت
 و ندارد و در توحید وجود كل هالك و فانی و وجوده
 دائم و باقی و توحید شهود آنست که در كل شئی آیات
 احدیه و ظهورات صمدانیه و تجلیات نور فرادیه
 مشاهده شود چنانچه در کتاب الهی نازل است
 ایا نشانی الافاق و فی انفسهم در این مقام در كل شئی
 تجلیات آیات بسط الحقیقه مشهود و هو بطل مقصود
 حکیم این نبوده که حق منحل بوجودات نامشاهده
 تعالی تعالی من ان یحل بئس او یجد یجد او یفترن
 بما فی الابداع لم یزل کان مفدسا عن دونه و متزها
 عما سواه نشهد انه کان واحدا فی ذاته و واحدا فی صفاته
 و کل فی فیضة قد در نه المهیمة علی العالمین و در مقام

كل ما ذكر او يذكر يرجع الى الذكر الاول چه كه
 جل وعز غيب منبع لا بدوك است در انهمفام كان
 ويكون مفدسا عن الازكار والاسماء ومنهما
 عما ندره اهل الانشاء السبل صدود والطلب
 مردود لذا انچه اذكار بديعه واوصاف منبعه
 كه از لسان ظاهر و اذكار جاری است بکلمه اعلى
 و ذروه اولی و وطن حقیقی و مطلع ظهور در سخا
 راجع میشود او است مصدر توحید و مظهر نور
 نقرید و تجرید در انهمفام كل اسماء الحسنی و الصفا
 العليا ترجع اليه ولا يخاف عنه كما ذكر ان الغيب هو
 مفدس عن الازكار كلها و مفرد توحید اگر چه
 در ظاهر موسوم با اسم محدود و محدود مشاهده میشود
 ولكن در باطن بسیط مفدس از حدود بوده و این
 بسیط اضافی و نسبی است نه بسیط من كل الجهات
 در انهمفام معنی چنین میشود یعنی کلمه اولیه و مطلع

نو واحد به مرتبه کل اشیا است و دارای کمالات
 لا محذور و از برای این کلمه در انقیام بیانی
 در کلمات عصمت مستور و در لوح حفظ مسطور
 لا یسبغی ذکره فی الحین عنه الله ان یأله به انه لهو
 العلم الجبر دیگر اعتراض بعضی بر قول حکیم من غیر
 دلیل بوده چه که مقصود قائل را ادراک نموده اند
 فی السیفه بظا هر قول کفایت نمود و بیانات برخواست
 مکرر کلمات نفوس که میجاسر بکفر و شرک باشند
 قول چنین نفوس قابل تا اول نه و حکما فرست
 مختلفه بوده و هستند بعضی آنچه ذکر نموده اند
 از کتب انبیاء استنباط کرده اند و اول من ندرت
 بالحقمة هو ادریس لذا سمی بهذا الاسم و اورا
هرس نیز گفته اند در هر لسان با سمی موسوم است
 و در هر قتی از فنون حکمت بیانات و افیه کافیه
 فرموده اند و بعد از او بلینوس از الواح هر سه

استخراج بعضی علوم نموده و اکثر حکما از کلمات
 و بیانات آن حضرت استخراج فنون علمیه و حکمی
 نموده اند این بیان حکیم قابل تاویلات محمود
 و محدود هر دو بوده و هست و بعضی از بالغین حفظاً
 لا مر الله در ظاهر رد فرموده اند و لکن اینجید ^{صدور}
لا یذکر الا الخیر و دیگر الهوم پوی نیست که انسا
 مشغول باد رالف این بیانات شود چه که علم با اینها
 و امثال آن انسانرا غنی نموده و نتواند نمود مثلاً
 حکمی؟ حکمی که با این کلمه تکلم نموده لو کان موجوداً و الذین
 اقرؤا له فیما قال ثم الذین اعرضوا علیه کل در صفع
 واحد مشاهده میشوند هر یک بعد از اثناع نداء مالک
 اسماء از همین بیغه نوراء بکله بلی فائز شد مقبول
 و محمود و دون آن مردود چه معنای از نفوس که
 خود را در اعلی زروه حقایق و عرفان مشاهده ^{نند}
 علی شان ظنوا بان ما خرج من افواهم انه قسطاً ^س

نوزن به الا فوال واسطراب یؤخذ عنه ثقبوم البید
 والمآل مع ذلك در آیام ربیع و صمن و هبوب ارباب
 امجان ما وجدنا لهم من اقبال ولا من قرار اگر نفسی
 الهوم بجمع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی
 نوقت کند لری الحق مذکور نه و از اسمجیل نایس
 محسوب چه که مفصود از علوم عرفان سخن بوده ^{نفسه} هر
 از این طرازا منع افدس ممنوع مانند از مینین در ^{درا} الو
 مسطور ای حسین مظلوم میفرماید فول عمل ^{هد} ^{میتواند}
 فول بلا عمل کفیل بلا غسل و کثیر بلا شمر در حکم
 سزوارے مشاهده کن در ابیات خود شعرے ذکر ^{نموده}
 که از ان چنین مستفاد میشود که موسای موجود نه
 و الاز مرثه انا الله در هر شجره وجود در مقام
 بیان باین کلمه تکلم نموده و مفصود آنکه عارف بالله
 به فاحی صعود مینماید که چشمش مشاهده انوار تجلی
 مجلی منور و کوشش با صفا نداء او از کل شیء فانز ^{این}

مقامات و احکام مذکور حریفی ندارند چنانچه اظهار
 نموده اند این مقام قول و لکن مقام عمل مشاهده ^{میشود}
 ندای سدره الحجاب که بر اعلی البقیع مابین برپا ^{میباشد}
 من غیر او بل حرث غیبت و باعلی النداء کل را ندای
 میفرماید ابتدا اصغرا نموده چه اگر اصغرا شده بود ^{سپس}
 قیام مینمود حال باید بگوئیم ان کلمه عاربه بوده و از
 لسان جاری شده و یا از خوف تنک و حیث نام از آنجا
 و تصدیق ان محروم ماند او عرف و ستر او عرف
 و انکر یاری بسا از نفوس که تمام عمر را در اثبات
 موهوم خود صرف نموده اند و در چنین اشرف انوار
 حضرت معلوم از افق اسم فتوح محروم ماند اند ^{سر}
 بید الله یعطی من یشاء ما یشاء و یمنع عن یشاء ما اراد
 انه لهو المحمود فی امره و المطاع فی حکمه لا اله الا هو ^{العلم}
 الحکیم در این ایام در یکی از الواح نازل که ^{من} ^{نعم}
منع و اعرض و کم من ذی مفعلة عرف و اقبله و ذاک

لك الحمد يا الله العالمين كذلك جعلنا اعلامهم اسفلهم
 واسفلهم اعلامهم ان ربك لهو الحاكم على ما يريد ان
 يا حسين فلن سئد مع الغدير والسيح الاعظم امامك و
 نقرت اليه ثم اشرب منه باسم ربك العلم النجيب
 لعمرى انه يلقك الامام لا ترى في العالم الا بطل
 حضرت الفدم ونممع من السدة المرفعة على العالم
 انه لا اله الا هو المنفذ العزيز القدير هذا يوم ينسخ
 من مطلع البدا لكل نفس اذا سمع النداء يدع الورع عن الورع يقوم ^{يقول} و
 بلى يا منصور ثم لبك يا محبوب العالمين قل يا ايها
 السائل لو ياخذك سكر خمر بيان ربك الرحمن وعمر
 مافيه من الحكمة والبيان لنضع الامكان ونقوم على
 نصرته هذا للظالم الغرب و نقول سبحان من اظلمت
 المنجد والبسط الحدود والسور المشهود الذي اذا براه
 احد في الظاهر يجاب على هكل الانسان بين ايدي اهل
 الضماني واذا تفكر في الباطن براه محمدا على من ^{السوا}

والأرضين ان استمع ما ننطق به التار في السدة
 المرتفعة النوراء على البقعة الحمراء يا قوم ان اسرعوا
 بالقلوب الى شطر المحبوب كذلك فيض الامر وان الحكمين
 لدين قومي امين يا ايها السائل قد ذكر ذكرك لدى
 الوحي في هذا السجين المبين لذا نزلك هذا اللوح الذي
 من افقه لاحث شمس الطاف ربك العزيز الحميد
 ان اعرف قدرها واعلم مجرمها اتما خبرك ان انت من
 العارفين نسئ الله بان يوتيك على امره وذكره ويفيد
 لك ما هو خبرك في الدنيا والاخرة انه محب دعوتك
 السائلين وارحم الراحمين يا ايها العبد اذا استجبت
 من نجات اشادات مالك الاسماء واستنورد بانوار
 وجه الذي اشرف من مطلع البقاع فوجه الالاف ^{الاعلى}
 فلما كان طر السماء ومالك الاسماء اسلك باسمك الذي
 به فتحت ابواب لقائك على خلفك واشرف شمس عنانك
 على من في ملكك بان تجعلني مستفيها على حبك ومنقطعاً

عن سوانك وفا ثما نجد منك وناظر الى وحبك ونا
 بئنا انك ابرئ ابدني في ايام ظهور مظهر نفسك و مطلع
 امرك على اخرون السجيات بفضلك وعتابك واحرق
 الحجابات بنا وحببتك احي رب انت الفتوحى وانا الضعيف
 و انت العتق وانا الفقير سلك بجزعنا منك بان لا يجعلنا
 محروما من فضلك ومواهبك تشهد كل الاشياء بعضنا
 واجلالك وفؤنك وافئدك خذ بيدك اذ اردت انك و
 بسطانك ثم اكتب لي ما كتبته لاصفياءك الذين اقبلوا
 اليك ووفوا بعهدك ومثافك وطاروا في هواه اذ ارد
 ونطفوا بئنا انك بين برئتك انك انت المفند والمهم

المنعالي العزيز الكرم

باسم محبوب عالميان

روح يوم الله است وكل ما سواه برهينه وعظمت وافئد
 او كواه بعضه شناخته وكواهي داده و برخی كواهي مبادند
 ولكن اودا شناخته اند شكى نبوده ونست كه كل در حقیقت

اولیه لعرفان الله خلق شده اند من فاز بهذا المقام
فد فاز بكل الخیر و این مقام بسیار عظیم است بشانکه اگر
عظمت آن بنیامه ذکر شود افلام امکانیه و اوران
ابداعیه کفایت نماید و ذکر این مقام را با آنها نرساند
طوبی از برای نفسی که در بوم الله بعرفان مظهر امر
و مطلع ایات و مشرق ظهورات الطامش فائز شد
اوست از معدسین و مغربین و مخلصین اگر چه این مقام
در خود او بیآنکه مستور باشد که خود او هم ملتفت نباشد
ولکن ظهور آن را وقتی مفر راست مشاهده نماید بسیار
از ناسکین که از رب العالمین محروم مانند اند و چه بسیار
از نادکین که با این فیض عظیم فائز گشته اند چنانچه
در اعصار قبل شنیده شد مثلاً نماز بلفاء سخنان فائز
شد و عالم که خود را از اختیار و اجبار سپدانست محروم
ماند فادله تفکر در کلمات منزل ایات نمایان از ^{حقیق}
صافی که در آن مکنون است بیاشامید چه بسیار از ^{اعصا}

که اریاح و همک و همی سرور نمود و ایشانرا طاهر و مقدس
 فرمود و چه مقدار از عالمین و اسلمین که به او انفسه
 تمسک جستند و از شطر احدیه ممنوع و محروم مانند
 احد در قبضه قدرت سلطان مهند راست نسئل^{له}
 بان بونوق العکل علی ما حبت و برهنه مشاهده در دنیا
 فرقه شعبه نما که خود را اعلی و اعظم و اکمل از سایر اجم
 می شمردند و بعد از هبوب اریاح استخوان و ظهور
 مجال رحمن عبود از ممکن قرب و لفا بعد مانند
 و از کور قرب و وصال نیا شامیدند خود را بهترین
 خلق می شمردند و بیست نوبت ان نزدیکان مذکور
 و مع ذلک شاعر شده و تهنیت بکواست حال
 کسی که از اراده و رضا و مشیت خود بکلمه الهیه^{طاهر}
 شد و باراده مراد عالمیان پیوست او است از
 جواهر خلق نزدیکان معال ای مقبل الی الله^{بعینه}
 از عباد عبده هوی بوده و هستند و بعضی عبده

افعال چنانچه مشاهده شد که چه مفاد از کتب درائبا
 حق نوشتند و در لیا و آیام بزرگوار مشغول بودند
 مع ذلك حرفی از بیانات حق را ادراک ننمودند و غرض
 از بحر علم رحمن فائز نشدند فداین آیام را بدان
 لعنیه ماوانت عین الابداع شبهها و حق را مقدر
 از کل مشاهده کن اوست مجلی بر کل و مقدر از کل
 اصل معنی توحید اینست که حق وحده را محبت بر کل
 و مجلی بر هر پای موجودات مشاهده نماید کل را
 قائم با و مستمد از او دانند اینست معنی توحید
 و مقصود از آن بیضه از منوچهین باو هام خود جمیع
 اشیا را شریک حق نموده اند و مع ذلك خود را اهل توحید
 مپشمرند لا و نفسه الحق ان نفوس اهل تقلید و تشبیه
 و تحذید بوده و خواهند بود توحید است که باک و ایاک
 دانند و مقدر از اعداد شمرند نه آنکه دو و ایاک دانند
 و جوهر توحید آنکه مطلع ظهور را با غیب سنج لا بد از آنست

باین معنی که افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از او
 دانی من غیر فضل و وصل و ذکر و اشاره اینست ^{منتهی}
 مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و کان من
 الراسخین در این مقامات بیانات لایحه از فایده اعلی
 جاری باید انشاء الله در صلاحتان باشد که بیانات
 عربیه و فارسیه که در این ظهور واحدیه از مطاع آیات
 الهیه نازل شده بقدر قوت جمع نماید و مشاهده کنید
 لعمری یفتح من کل کلین علی قلبک باب العلم والحکمه
 ان ربک لهُو العلم الحکم لذا در این لوح مختصر نازل
 شده هدامن فضله علیک ان اشکر ربک فی آیاتک
 بهذا الفضل المنیع نفوسیکه از این کاس اشابه ^{اند}
 و باین مقام اعلی و در فرف استی فترکتند کلمات
 ناس بر ایشان نائز نماید و اشارات نفسانیه آن
 نفوس را از شاطی بجز احدیه منع نکند و اینکه بعضی
 از افتنان و امتحانات لغزیده و مبالغه زندان ^{نفس}

في الحقیفة بانہتمام فائز نشاند مثلا اگر شخصی ندای
 ورقا در الحقیفة استماع نماید البتہ بنحویں حیوانا
 از او ممنوع نشود در اینہتمام حکمہ از مصدر فضل و رحمت
 کبری بر ثوالفنا منہما ہم تا از اعراض و اغراض عباد و
 فی البلاد و امتحانات فضائہ و افتانات محدثہ
 از صراط احدیہ باز نماید و بدوام ملک و ملکوت برآید
 و حب مالک جبروت ثابت و مستقیم مانے و انکله ^{البتہ} کلمہ
 کہ لم یزل ولا یزال در کتب الهیہ ظاہرا و باطنا بودہ
 و ان البتہ کہ مفسر نماید بفعل اللہ ما یشاء و بحکم ما
 یرید اگر نفسہ بعرفان حق فائز شد و او را بفعل ما
 یشاء ^{و بحکم یرید} فی الحقیفة دانست دیگر از هیچ فننہ ممنوع نشود
 و از هیچ حادثہ مضطرب نگردد او ست شارب
 کاس اطمینان و او ست فائز بمقام ایقان طوبیٰ
 شرب و فاز و وید للبعدين فدک نفکر نما تا از کلا
 سلسال بیان مالک مبدع و معاد بیا شامی ^{چون}

طرد و حانه خفیف شوی و بهواهای فدن معنوی
 پرواز کنی و اگر نفعه با بنمقام فائز نشود از اهل خون
 محسوب نبوده و نخواهد بود و فوز با بنمقام ^{بنا}
 خون سهیل و اسان بوده مع ذلك اکثری فائز نشد^{اند}
 الا من شاء ربك المفلح ^{الله} الفلح چنانچه مشاهده شد
 بعضی از نفوس ادعای عرفان نموده اند و در ظاهر با نام
 و عرفان آن فائز و مع ذلك با حوی از امور باطل
 السافلین راجع شده اند لعمری من سمع نداء ^{حد}
 منه حلا و بیانه لن تمنعه سطوة الملوك ولا اشارا
 من علی الارض ولا هجرات العالمین فضل ^{هنا}
 کن بمقامی رسیده که نودر محل خود ساکن و چون
 در سجن اعظم مع بلا یا ای لا یخصه بدکر نوسختول
 نازعنا یا نش محروم نمازی و از الطافش ممنوع نشوی و
 بعد از عرفان خون اعظم امور استقامت بر امر اوست
 تمسک بها و کن من الراغبین ^{نبرد} هیچ علی اعظم از این

و نسبت اوست سلطان اعمال و ربك العلی العظیم
 و آنچه از اعمال خواسته بودید در مثل ابن الواح ذکر
 ذکران جایزه لاجل ضعف عباد و لکن اعمال افعال
 حق مشهور و ظاهر چنانچه در جمیع کتب سماویه نازل
 و مستور است مثل مانت و راسته و پاکی قلب و ذکر
 حق و بردباری و رضای بما فیضه الله و الفناغه بما
 قدر له و التصبر فی البلیا بیل الشکر فیها و التوکل علیه
 فی کل الأحوال این امور اعظم اعمال و اسبق ان عند
 حق مذکور و دیگر ما بقی احکام فروعیه در ظل
 آنچه مذکور شده بوده و خواهد بود انشاء الله بان
 جناب مهترسد و بما تنزل فی الالواح عامل خواهند
 شد حال زیاده بر این ذکران جایزه و آنچه از
 از موثقین شنیده اید و یاد در الواح الهیه مشاهده
 نموده اید عامل گردید تا باین ان فائز شوید بار
 روح قلب معرفه الله است و زینت ان اقرار بانه

بفعل ما پیشاء و بحکم ما برید و ثوب ان نفوی الله و حکم
 ان استقامت کذاک بیان الله لمن اراده ان یجیب
 نوحه الیه لا اله الا هو العفو و الکریم الحمد لله رب العالمین
 جناب اخوی علیہ بها، الله ذاکبیر منیع از قبل
 مظلوم برسانید فل یعمالک بما افلت الی قبله العا
 لد فذلکم اجر من فاز بلفائنه و حضراتی عرشه
 العظیم در این صورت رجوع بوطن احسن است
 که شاید از رجوع شما نتجات جبهه بر بعضه مرور نماید
 و انشاء الله بنا بملک حق بیلیغ امرش مؤید خواهد
 شد قلب که بجز اعظم منصل شد البته اذا وانهار
 جاریه بظهور خواهد رسید نظر باضطراب این
 ارض و شقاوت و غفلت اهل ان بر حسب ظاهر
 اذن ورود ندادیم ولیکن فداکننا لکم اجر الواردین
 فل الحمد لله رب العالمین

هوالتا طون بالعدل

حمد و ثنا حضرت فوئی فاد در پرا لایق و سزا که در ^{حج}
 بلا یا و ما بین ایادی اعلا بانگی انا مولی الورد ناطون
 فوئی فراغنه منعش نهود و قدرت جبار بره او را از
 اراده اش باز نداشت با علم بفعل پایش از اولیم بنا
 قصد ناسوت انشا فرمود تا عباد حربه را بنجات و ^{حی}
 آهی و الهامات ربانی زند نماید و با فوئی عزت ^{ندنا}
 و مقصود از حمل بلا یا و ذریای لا شحصه انکه عالم از ^{بنا}
 ضغنه و بغضا مطهر شود و هر نفسی خود را در مقصد
 صدق و محفل من مشاهده کند یا اینها الطائر ^{سبحه}
 عرفان مذهب الله و شریعه مشرعه مفسنه سبب ^{الذبح}
 وری بوده و لکن از سواد را ک عاک ضغنه و عناد
 کشته همت نماشاید این یک شبر عالم بنور ^{منور}
 گردد از انچه از سماء عالم آهی نازل واضح و ^{مشهود}
 که مقصود چه بوده و اراده چه شاید عباد عالم از ^{خلایق}

سببی باخلاف روحانی نورانی توجّه نمایند و از اعمال
 و افعال نالایفه مطهر گردند از حق بطلب در عالم
 حربه مثل حزب شیعه مجدّد احداث نشود یا آنها
 الناظر الی وجهی فهم بافتاب حقیقت که الی حق این نظر
 اسرار مکنونه را ظاهر فرمود جمیع مطالب آن فوج بمثلاً
 جابلقا و جابلسا بوده و هست مابین حق و مخلوق
 ننوده اند باری عرف توحید را نیافته اند و خود را
 افضل عالم میشمردند جز فساد و درد و لعن علی مشهور
 نه از حق بطلب عالم را بنور عدل منور فرماید و حضرت
 سلطان ایبه الله را نائید نماید و توفیق بخشد مع
 جبارت بعضی در اول پیام مکرر در این سنین اخیر
 مظلوماً ترا از ظلم جاهلان حفظ فرموده مرّة فی السماء
والمهم و آخری فی الفان و المهم و فی مقامات آخری
 چنانچه محبوبین ارض طارا بصرافت طبع خض
 فرمودند الی الی ثری حلال و بلائ و ابنا لای و سجنه

وحرز استلک باسمک الذی به فتحت ابواب الفان
 و بامواج بحریاتک امام الوجوه ان تؤبد حضرت
 السلطان علی ما تحب وترضه انک انت مولی الورع
 و رب العرش و الثری یا نبی علیک بهاء و غنا
 ان جناب مطلعند که انمطلوح بچه قدرست و قدرتی
 از اول امر الچه این امام وجوه کل من غیر ستر و حجاب
 فیام نمود هر هنگام امر الله مرتفع و بتر ظهور و ساطع
 غافل از خلف حجاب بر آمد و عمل نمود آنچه را که سبب
 توقف عباد گردید در ارض ستر مع ظهور مباهله
 و اعلاى کلمه سید محمد اصغره نزد مشیر الدوله
 علیه بهاء الله دوید و النجا نمود از برای معیشت
 دو یوم شهرت به خواست لعن الله بذلک ناس قلبه و قلبی
 وارکان و حال هم اصغره ای موجود در استان مع
 رفیش بنا را ^{اموال} حج مشغول بشان بتا حرص و هوی
 مشغول فلم از ذکرش عاجز و فاسد امانت بیچاره

تحت برائت خيانتش معذب و نفوی بمشابه
 عنفا مسنور و غیر مشهور و لکن مع جمیع بلا یا مراده
 و دروایای نامشابه لسان و قلم ممنوع ^{لمین} نظیر ظالمین
 و سطوة معذبین منع نموده نسل الله تبارک و تعالی
 ان ہوید المرصین علی الأقبال و المنکرین علی الأضداد
 انه هو المفقود المخنار نامه ان جناب که بعید
 حاضر ارسال نمودند رسید و همان جناب لوح اشع
 اقدس از سماء مشیت مخصوص جناب مذکور علیه
 بهائے نازل نسل الله ان ہوید علی اخذہ بقوة من عندک
 و قدرة من لدنه و یک صحیفه مبارکه ارسال شد ^{حظه} بلا
 نمایند و صورت آنرا با رضی خا و شاهرورد و مشهد
 و هم چنین بمان اخیری ارسال دارند یک جلد
 کتاب الهی از سمت ها امر و ارسال میشود که با پنجاب
 برسانند و مخصوص اسامی مذکوره آیات بدیعہ مشعره
 عظیمه نازل و ارسال گشت آپکاش عارف میشدند

که این آیات از کجا نازل و بچه حاله نازل لعمر الله
 اگر اهل عالم باضاف نظر کنند کل بند ووه علیا
 فوجه نماید معلوم نیست مؤلفین بچه حاله
 منعذرتند لعمر الله لو كان النقطه الاولى ليقوم اما
 الوجه و مجرد ما ينزل من ملكوت الفضل والعطا
 فل ياقوم انظروا الی اثارى وما خرج من بحرین
 انه يعرفکم ما ستر عنکم حکمه من عنده انه هو الصبا
 السنا والعلیم الحکیم اثار حزن الجناب ابن مظلوم
 محزون نموده لا زال الحظاات عنایت بنما مؤتبه
 بشهد بذلك کل الاشياء تمسک بما انزلنا له قبل
 لا ننظر الی الخلق و اطوارهم بل الی الحق وسلطانہ
 لا زال من کور بوده و هستی بشهد بذلك ام الكتاب فهدا
 لحن فل الحمد لله رب العالمین انیکه در باره اخوی
 زاده محمد علی علیه بهائے ذکر نمود ابن معلق بمصلحت
 ان جنابست و تزدحون مقبول الهباء المشرف من افق

هذه السماء عليك وعلى من معك وحبك وبمع هو
 في بناء الله رب العرش العظيم ورب هذا الأمر العظيم

المبين

صهيفة الله المحسن القيوم

هو الظاهر الباهر المبين العليم الخبير
 بك تجلي از تجليات اسم كريم برادش بر نوا فند
 ظاهر مائه نازل بجر جود موج وبك تجلي از تجليات
 اسم عليهم بر عالم اشراق نمود كل بطراز علم مزين وسناد
 عزت از مهن عرش عطف بكله مباركة كل شئ
 احصينا كنا باناطق يا معشر البشر اسمعوا ما ارتفع
 من شطر منظر الله الأكرم نا الله هذا يوم فيه ظهر كل
 امر مستور وببروت الساعة وانشق الفتر اباكم ان
 تمنعكم حجابات من اعرض وكهز او تخوفكم اصحاب السمر^{سطوة}
 الذين بدلوا نعمة الله كهزا واعرضوا عن الرجوع والكور
 ما قوم اتقوا الله ولا تعرضوا على الله بنوره اشرفك^{هين} لار

والسماء وبه ظهر حكم القدر انه انما لخلقكم ونفسيكم
 الى الله رب العرش العظيم والكرسي الرفيع انه لو يريد
 ان يزين الاشياء كلها بطراز الاسماء فهذا الحين
 وياخذ عنهما في حين اخر ليقدر ليس لاحد ان يقول
 لم وبم انه يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد وهو القدر
 القدير فل يا هادي بسنوناى الصبر انظروم
 لوجه الله ثم اذكر نموه ومنه يهدى لعل تجد لنفسك اليه
 سبيلا وداعمال خود انكر نما وهم چنين در انچه از
 مشرف علم وفدلت الهى اشرف نموده شاهد او عليه
 ببحر راجع شوى واز ظلم بعدل واز اعساف بانصاف
 يا هادي لانفس فضل الله عليك ول وجهك شطر
 العلى الالهى ^{هو} وكل الهى شرك ما عند الاخراب الذين
 ما امنوا بك ويا ايانك وافيكت اليك خذ يدى
 بقدرتك وسلطانك ثم انقلنا في بعنايتك والطا
 فك
 اى رب انا عبدك وابن عبدك واعترفت بفضلى

وخطائے عند تجلیات انوار شمس علیک و بظاہر عند
 اشراق نیر عدلک کم من یوم نوحہ الی نور عطاک
 من افق سماء فضلك وانا اعرضت عنه اءاه منحنے
 او دھامی عن التفریب الی نیر الایمان الذی اشرف
 من افق سماء مشنک و جبینہ الظنون عند ظهور
 اسمک الفیوم اہرت اسنک بجزایانک و ذیات
 ظهورک و افنادک و بکلینک العلیا الی بہا
 انجذب حقائق الاشیاء و بندانک الی صیر
 فلہک الاعلی بان تغفر جبر الی العظمی اشہد ان
 با مرک ماج بحر الغفران فی الامکان و ہاج عرف
 اسمک الرحمن بین الادیان و یا ایہا المنجذب بایا
 و الطائر فی ہوا جہ مکر و ہادی دولت اباد
 ذکر نمودہم و بافق اعلی دعوت فرمودہم و لکن ان
 غافل الرحمن ملنفت نشد و بکلمہ مبارکہ امنست
 با اللہ فانزکشتہ فذوضع الافراد و اخذ الانکار و بظلم

ظاهر شده که شبهه و مثل نداشته چه که مفاصل آنکا
 نموده که از اول تا حین الاحین امام و جوه غافلین و
 موحدین و مشرکین فاسم بوده و با علی التکلیف کل را
 بصراط مستقیم راه نموده و بظهور نبیاء عظیم بشاک
 داده بگویند ای احمر عظیم است امروز نقطه
 اولیاینا اول العابدین ناطق انفق الله انظر فیها
 نزل من سماء مشبهه ربك آياك ان تتبع سنن
 الجاهلین لو نريد الأیات انما ملئت الافان
 ولو نريد البینات ارجع الی الانار ای بی انصاف
 مفر ما بد اگر نفسی بیک ایه نطق نماید تعرض
 نماید و حال معادل کتب اولین و آخرین موجود
 و ظاهر پیا و بین اهل بیانرا مثل حزب شیعه
 نزدیک نماید و با سماء ایشانرا از مولی اللور منع مکن
 در اعمال و احوال ان حزب تفکر نماید از وشم
 بیفتن توجه نماید و از شمال بهمین توجه الله گفت

میشود لوجه الله بشوچه مفلا از نفوس مع عرب
 و رفعت و ثروت و قدرت دران ارض مقابل ^{سخت}
 از کل گذشتند و جانوادا پکان بر فردوم محبوب
 عالمیان تار نمودند پند کبر پدای سیاه پند
 گرفته جای پند پند کبر پدای سپید پند
 دمیده بر عیال نقطه سودای قلب بر بیضا غلبه
 نموده و انار در انرا جو کرده تو مجرذ ذکر با پند خوف
 ارکان ترا اخذ نمود بشا پند که منبر دینی و تکلم نمود
 با آنچه که اهل مداین عدل و انصاف گویند
 در اعمال خود و اعمال نفوس منقطعاً تفکر نماید
 از مجر فضل و عنایت و عطا محروم نماید در آنچه بر
 منبر ذکر نموده تفکر کن حضرت اشرف علی
 بهاء الله و رحمة نازه واقع شد در حفظ خود و انفا
 او فی الجملة تفکر لازم شاید موقوف شوی و با فایز
 بعد از انکار فایز کردی انفاق او گواه راستی ^{ستیا}

ارواحیات نوکواه کذب و تبری و افتراء ^{بواسطه} نوسیحان
 حب دوروزه زندگی نورا از فضل بده و رحمت آله
 محروم نمود ابن زبیر از خود راضی کردی مذکنت
 حاضرانی مجلس العلماء از نطق ابن الذئب قال
 یا قوم اعراض و تبری و انکار هادی از رؤسای
 حزب بایه و سب و لعنتش کافست دیگر کجای از برای
 ما بانی نکد است لذا ما اورا مؤمن بکتاب آله بینه
 فرغان مبلانیم و دیگر بحسب شرع ظاهر
 نمیتوان اورا نسبت بغیر طریقه ناجیه دهم باز
 عمل نموده آنچه را که کبد مغزین ازان کد اخذ ادر
 بای حجه اسن با الله و بای دلیل اعرض عن سئل ^{الله}
 ان یؤیده علی الرجوع و الانابه انه هو التواب
 العفور الرحیم انا زیدان نواه من عارجا الی سما اللیقا
 و الدفاین و منضاعدا الی ذروه الحفایین و هو اراد
 لنفسه مشبهات الهوی معرضاتما اراد له مولی الورد

ومالك الاخرة والاولى بکی از اولیا و ادبده گفته
 ای اچه شده که ازل مردود کشته بگوای بی انصاف الله
 فسپکه هزار ازل بکلمه اش خلق شده و میشود آزاد
 اعراض نمودی و بمنقر بای تکلم کردی که صیحه اشیا
 مرتفع کشت از این کن شنه نونمیدانی که اسما از چه
 محلی ظاهر شده عمل نمود بد آنچه را که هیچ ظالمی عمل نمود
 حضرت دیانرا ابوالشرد نامید بد و خلیل الرحمن
 ابوالدراهی گفتند و برحی از مظلومهای عالم فتوی
 داد بد و شهید کرد بد و بمثابه حزب شیعه عمل
 نمود بد آنچه را که سبب خسران دنیا و آخرت است این
 اسمی که ذکر نمود بد از کسک و که عطا نموده اگر بگوئی
 از منزل بیان بوده نفس بیان با علی النداء درت
 می نماید و میفرماید به بیان و حروفان از نیل
 و مظهرش محروم نمایند و اگر ان اسم از مقام اعلی
 که مقام ظهور نباء عظیم است ظاهر شده آنه هو المقند

على ما يشاء يعطى وبأخذانه محمود في فعله ومطاع
 في امره يا غافل علم بفعل ما يشاء امام وجهش منضوب
 وغالك ولذنب نبتد واعين الله وميثاقه وجادلوا
 بآياته اسمع نداء هذا المظلوم دع خليف الاسماء ^{يقصد} ثم
 بحج المحاذي والبيان هذا ما امرت به من الدين الحق
 علام الغيوب لعمر الله لا ينفعك اسم من الاسماء ولا
 شيء من الاشياء الا بهذا الامر المبين وهذا النبأ
 العظيم اسماوا بكذار وبانار رجوع نما نابر نور واضح
 ومعلوم كردد انچه كه اليوم اذا كثر في مسنود است
 اكر صاحب بصرو سمعي در اين كلمه نقطه اولي
 تفكر فيما قوله تعالى وقد كذب جوهر في ذكره انه
 لا يستار باشارتي ولا يما تزل في البيان ابا بعد
 اذ اين كلمه محكمه نامه ميشود ببيان تمسك نمود
 واز منزل ان محروم كسبت لا ونفس الحق اذ اين كلمه
 مباركه استلال ببيان ممنوع ودر ظهور اعظم

ذکر و نش مقبول نبوده و نیست احدی از نقطه بیان
 باینکه انا اول العابدین ناطق و شما مشغولید با آنچه
 که ذکرش لایق نه و حال آنکه حضرت جانتراد رسپل
 این نباء اعظم فدا نمود و در لیاالی و ایام بندگوش
 ناطق و بهما هر دو علی ذاکر و محزون چنین بیان
 از ظلم ظالمین مرتفع و لکن اذان واعیه مفقود و اجزا
 حد پذیرش میشود که بود بد آیا مسکه این مظلوم
 تحت سلاسل و اغلال بود کاه و رکند و تحت ستم
 و هنگامی بین ایادی غافلین در ارض می بر این
 مظلوم وارد شد آنچه که بر احد از قبل و بعد وارد نشد
 لولا البهائم من نطق امام الوجوه و لولا من اطهر
 امر الله مالک الوجود فلما ضفوا بالله هذا هو الذي
 نصبت رايه انه هو الله على اعلى الاعلام و ما حج
 العرفان امام وجوه الانام در شد آند اول من کفر
 باللهند و در رخا اول من امن بالله فلم منحبر که چه

بجز
 ذکر
 که
 چه

نماید

نماید مع آنکه این ظهور و اعظم در اثبات امرش محتاج
 بذکر کردنش نبوده و نیست نظر بر ضعف فووم ذکر نموده
 آنچه که منصفین و بافق احرفا نیز نماید و فاصدین را
 بکعبه حقیقی هم لایق فرماید چهار شهر در مقدمه
 حضرت سلطان بعلبایه معذب که ذکرش ^{در شرح}
 ان از قلم و سداد بر نیاید قل یا مالا المر ضیا امر
 حجت و برهان طائف حملند و لکن حجت طنون
 و او هام ابصار را از مشاهده منع نموده و در جمیع
 ایام شلاد مهر ذایچه تخت فیاب عظمت محفوظه
 مصون مع جمیع اولاد و نساء بکمال راحت بود
 بدک کل منصف بصر و کمال عادل خیر و بهر فضل
 او و امع نساء و اولادش بکمال صحت و عاقبت در کمال
 گذاردیم و خارج شدیم و سبب ان نزد منصفین
 معلوم و و اینست یک لطفه بر او من معه وارد
 نه گواه صادر و حضور ان نفوس است که محال در

موجود و مشهود فلا يأملا المرصين بثبوت بند
 مظلوم را و خود را از تجليات انوار عدل و انصاف
 و صدق و صفا محروم نماید اگر تقصیر این مظلوم
 آیات الهی و ظهور بینات او بوده این فقره در قبضه
 افتد ارحم بوده و هست انه اقامنی از کنت فاعدا
 و هر گاه بد معنای نه از کنت نائما و انطقنی بین عباده
 از کنت صامنا انه هو الامر بحکم فلا امرني بالنداء
 بين الارض و السماء و برهانی مظاهر و بظهور من
 عندي و حجتي فی امی علی الامر و اظهار ما امرت به
 من عنده بحجت ما منعتنی سقوط العالم و لا زواج
 الاسم ارجو اعلی انفسکم و علی المظلوم الذي بظهور
 سلطنة الله و قدرته و عظمته و افتداره فلا ظهر
 الامر امام وجهه الامراء و الملوك و بلغ اليهم رسالات
 الله و احكامه و اوامر و ما اراد بذلك الا اصلاح العالم
 و اطفاء ناد الضغينة و البغضاء في افئدة الاسم ^{صين} المرصين

بعدل و انصاف در آثار نظر نماید ادراک نماید
الواحی که نزد نقطه اولی رفته از که بوده باری الهیوم
 این مظلوم بما نزل من عنده و ظهر من لدنه اظهار
 احرم نماید و کل را بحق دعوت میفرماید طوبی
 للمصطفین و طوبی للمشرفین و نعمی للفقاهین
 لعمر الله معرضین بیان از هادی و غیر او ان صل
 احراکاه نه چه که با ما نبوده اند ای کاش بیک نظر
 از بحر دانای مرد زون بسکشند با سماء منسکند و از
 مبعث و صحبش محروم فل لا تنفعکم الاسماء و لا ما
 عندکم من الاوهام و الظنون فادع الی الحق
 المالك باطان مشهور خذوا ما ظهر من الحق
 نادکن ما عند الفوج هذا ما امرتم به من لدی الله
 للمهمین النبویم فلذروا ما عندکم من الاوهام و ناخه
 فلا شرف تیر الیقین من افق اراده ربکم المقتدر علی ما
 کان و ما یکون انظر و الشجره و اثمارها یعونکم و النور

وإشراقه والشمس وانوارها آياكم ان تضعوا نصح^{الله}
 ورائكم خذوه بقوة من عنده وسلطان من لدن^{الله}
 انه ينصر من يشاء بقوله كن فيكون فلا تنزلنا من سماء^{سما}
 الفضل ما انار به ملكوت الحكمة والبيان وما أثر^{الله}
 به العيون طوبى لمن تمسك بايات الله انها ملئت
 للجهات فلا تفرؤا ما نزل من سماء مشبهة بكم للأمر^{الله}
 والعلماء لو يريد احد ان يرى سلطة الله واقتدا^{الله}
 بعينه له ان يظهر نفسه عن ذكر ما سواه وبحضار امام
 الوجه لسمع ويرى ما مات في حبره مظاهر العدل
 ومشارف العلوم لمداد ان الله اعرض باي
 صراط فوجه وباتي حجة ثبت ما عنده وباتي برهان
 انكر من كان من اول الأيام مناد يا باسم الله ما^{لك}
 اليوم الموعود فلنؤمن الله ولا نبشع سبل الذين
 كفروا بالشاهد والشهود لعن الله ما ترك الأبا^ن
 من سماء المشبه سبب اللفظة الأولى وقال من بك

يا مالک الوجود فلماذا ظهور لم يحط به علم احد قبل
 ومن مجد الاعلى فلد معذور فلما سمع ما نطق به لسان
 الرحمن في البيان حوّن لمن بظهور الله ان يرد من ^{يكن}
 اعلى منه فوق الارض اياك ان تنكر من نزلت
 بذكره كتب الله مالك الغيب والشهود ولو ان لمثل
 لا ينبغي ان يستدل لاثبات احده بذكر دونه ولكن بما
 راينا صنعنا العباد وعجزهم ذكرنا ما نزل من قبل رحمة
 من عندنا عليهم ان ربك هو الفضال العزيز الودود
 وقل ان الله يامعروض ولا تكن من الذين نقضوا
 ميثاق الله وعهده بما اتبعوا اكثر ناعون محبوب
 استمع النداء انه ارفع من الافق الاعلى فهذا ^{البحر}
 الذي سمى بالبحر الاعظم من لدن مالك الفدم انه
 يدعوك لوجه الله وينجوك بما يراك هاتما في هيماء
 الهوى ان ربك هو الحق علام الغيوب انا نذكرك ^بفقد
 لوجه الله ولا نهد منك جزاء فذفنا على وجهك باب

الفضل للداخل وثرى بعينك تنس العلم والعدل
 من لدى الله مالك الملك والملكوت مجاد بلسان
 پارسی ندای سده مبارکه را بشنو شاید فصل که بجز الله
 نمائی و خود را از ظنون و اوهام و فصوص اولی مقدر
 کنی حزب شعبه در فزون و اعصار با پاک دیگر بجای
 فایم نمودند بالآخره بر کفر یکدیگر حکم دادند حال
 تفکر نما افتخاران حزب بجه بوده و جزا در پیوم^{الله}
 چه شد فدوی بانصاف تفکر نما عمری الی اچین
 معنی نوحید حقیقی معلوم نه و از قبل احدی بان
 فائز نه لو نرید ان تعرف فدس نفسك عما سمعت
 ثم اسئل الله ربك رب العرش والثری ورب الآخره
 والاولی لیلقی علیک ما ینبیک من سلاسل النفس
 والهوی و یهدیک الی صراطه المستقیم یا اهل البیان
 علیکم بکتاب الهی کل الذی انزله الرحمن لاسمه
 الدیان انه هو العلم المکنون والسر المخزون والثری

المصون الذی اودع الله فی قلب من سماه بالذیان
 فی ملکوت البیان با پد هر نفس در آن کتاب نظر
 نماید چه که او را علم مکنون محزون نامیده و در سبب
 نزول و عکس ظهور آن تفکر باید نمود شاید بمقصود^{بالله}
 عبادش فائز گردند سبحان الله مع الناس نقطه
 اولی روح ما سواه فداء و وصیش کل را در عدا
 اعراض بظهور اعظم مع ذلك بعضی باسم عزت
 و برخی باسم وصی و برخی باسم ولی از حق محرو^{مستند}
 عنقریب بمثابه خرب قبل اسم نقیب و نجیب هم
 بمیان میآید شاید رکن رابع هم یافت شود بگو
 ای معرضین از مظلوم بشنوید ببیان از مقصود
 عالمیان محروم نمایند فلعمری الله لا ینفعکم
 البیان ولا یاعد الفوم الا باثم الكتاب الذی
 ینطق فی المآب فدا ان المالك والمملک والمملکوت
 لله المجهن الفیوم و اگر نفسی از کتاب هر کس مقصود^{در}

ادراك نماید باید بین بد حاضر شود و بر مقصود
 عارف گردد و اهل بیان را گاه نماید لعل بچند
 الى الحق سبلا باری الهوم بیان و دون ان معلون
 بقبول است و بعضه بلفظ مستغاث از فرات رحمت
 الهی و در بای حکمت صمدان مخرج و مند بگوایغاناها
 عالم این لفظ هم از بیان بوده است لکن بان بقول
 نطقه جائز نه فوله ثالی آياک آياک ان ^{مستغاث} مستغاث
 نزل فی البیان مکرر فرموده از بیان و آنچه در او
 خود را از سلطان وجود و مالک غیب و شهود محروم
 نمایند و بعد از ذکر مستغاث صفر نماید اگر در این
 چنین ظاهر شود من اول عابدینم و در مقام دیگر
 صفر نماید کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود
 باید کل ضدین بنطقه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا
 آورند بعضی گاه نبوده و نیستند بگوای عبادان وقت
 باقی حمد نماید شاید فائز شوید با آنچه که از برای

ان از عدم بوجود آمدند در جهالت هادی تفکر
 نماید مفاصل که بحیث بیان ^{مشهور} کلی در کل چنین ظاهر
 و نیز برهان از افق سما آوازه مشرف و لا^{نشر} تا بیجا
 برسد او امر فزوده و حال بنا در ضعیفه و بغضا ^{آند} مشغول
 و شاعر نیستند بگو اینها فل مکرر فرود هم ^{مستقیم} سده
 با شمار لا شیخ ظاهر و افنا ب حفظت از افق
 سما عنایت مشرف بچشم خود نظر نما و بسبح خود
 اصفا کن اگر این احرا بخار شود امری هیچ امری
 از امور لایق افزادنه بشهد بذاک کل بصیر و کل
 منصف علیهم اگر نقطه بیان روح ما سوا فزاده این
 ایام حاضر بود اما وجه به بحر پر مشغول فل ضعوا
 الاوهام والظنون وخذوا ما اتاکم من لدی الله
 المهر الفیوم لوجه الله صاحبان عدل و انصاف یعنی
 نفوسیکه صاحب سمع و بصیرند و دارای قلب و فؤاد
 بجزیره نوحه نمایند و بعد با این ارض شاید بطراز

عدل و انصاف مزین کردند و بچون نطق نمایند
 معرضین از عیون صدق و صفا و عدل و انصاف
 محرمند و بکذب و مفتریات قبل مشغول گنا اینها
 مخصوص جناب خال علی بهاء الله الاهی در حضور
 نازل و کیفیت حسرت سفر انهم ظلوم در آن مذکور اند
 بغیر نسبت داده اند بگو ای عاقل از آنان سوال
 نما تا بر تو واضح و معلوم گردد یکی از متنبین الذین
 ساهی بیمبر قبل حسن با این ارض آمد و در حرابعت
 حامل هفتاد لوح بود از برای عباد الله بعد از ورود
 ارض طاحیش نمودند و بعد او را بفریقه معلومه
 فرستادند و در آن محال صعود نمود و آن الواح را
 یکی از نساء آن ارض سرفک نموده نزد انکه در راز
 طاسا کشت فرستاده دیگر حق عالم است که آنها را
 چه کرده با سیم خود با با سیم مهر زان بیمبر می بردم ^{الله} زاده عمر
 او با ما نبوده و از این احرا کانه خطای بزرگی از او

ظاهر وان اینکه ورفه که از دوست بوده و با او ^{مشورت}
 لا اجل عزة ظاهره دنیا بخانه دشمن فرساده و بعد
 اعراض نمود و بغير تمسك جست حرکات او نزد اکثری
 معلوم و واضحست از فرات لوی عاجز و لکن
 براوهام متوهمین بشان افزوده که غیر حق بران
 عالم نه الله بهمع و پری وهو السميع البصیر او
 یا ما نبوده و مطلع نه در محلی دیگر بوده اند بارک
 از عمل خود مأیوس شد و بغير توجه نمود سبحان ^{الله}
 شصت سال از عمرش میگذرد و الحین فائز نشد
 با آنچه سزاوار است حب دنیا و جاه او را بر عملی داشت
 که ز فرات مشربین مرتفع و عبرات مختصین نازل
 از فراد من کورد در تفحص کتاب ایشان هم بوده که بدست
 بیارود و دیگر معلوم نه که دران چه ندیده نموده و چه
 ادا کرده نسل الله ان یؤیدها علی الرجوع و علی الانا ^{به}
 و الخسوع انه هو التواب الغفور الرحیم وهو الفیاض

الفضال العزیز الکریم قل یا مالا المعرضین ان التفقه
 یستغیث فی هذا الحین و یقول ارحموا یا مالا البیان
 ثابته قد ظهر من قدیث نفسی فی سبیلہ اعظامه ^{نعم} و اوصیکم بان
 ننظر و اثاره بعینکم و نسمع و امانزل
 من سماء مشیتہ بان انکم خافوا الله و لا تدحضوا ^{السنن}
 بما عندکم تفکروا بائی امر انتم و بائی حجة اقبلتم
 الی وجهی و اخذتم کتابی لعمری قد نصب خبای المجد
 و سرادق العز قد فرتم بیوم ما رات عن الابداع
 شجیه اعرفوا مقامه اما نرون و ایه البیان علی
 اعلی مقام الامکان و اما ننظرون علم انه لا اله
 الا هو بین الادیان صنعوا ما عندکم لعمره لا تغال
 بکلمة عما نزل بالحق من سماء فضله از سر فانی سما
 صعود نماید شاید بیسماء معانی فائز گردد امری
 روز اسم نیست با اهل بجا نفوی مظلوم واقع شد
 چه که بی انصافهای عالم ازان گذر شده اند و بنحشا

تمسک جسته اند احرورز یا بد کل بنفد پس و تزیه
 حوق دانصرت نمایند نفوذ و تأثیر کلمه از نفوی
 وانقطاع کلام است بعضی از عباد با فوال کفایت
 می نمایند صدق افوال با اعمال منوط و مشروط
 از عمل انسان در شبه و مقامش معلوم میشود افوال هم
 باید مطابق بما خرج من فم اراده الله فی الالواح ^{شد} با
 بر حسب ظاهر ظاهر اگر بعضی از نفوس در آنچه در ظاهر
 واقع شده تفکر مینمودند با فوال بعضی از کاذبین و
 مفسرین جوهر سمع را از ما پنهانی محروم نمیکند این
 مظلوم از ارض طابا با حضرت سلطان بغراب
توجه نمود و از سفارت ایران و روس هر دو ملت
 در کاب بودند و بعد از ورود چند گذشت هوی
 از ایام سپهر ناپیچ وارد حال ملاحظه نمایند اگر مقرر
 اصغر ظل الله بود البتة بان مقام توجه مینمود و از آن
 گذشته چین هجرت از زوایا میدینه کبیره بعد از سبلج

والی احکام دولت علیّه را با شطر نوبّه نمودیم چون
حرکت یحیی را خواستیم و امر نمودیم که باید بشطر
ایران نوبّه نماید چه که اثار نقطه که خیزار رحمت
از اطراف جمع شده همراه به بری که از دست نرود
و بعد از خروج اثناب جفیف اثار را گذارده بابک بن
عرب بموصل نوبّه نمود و در آن محل منظر ورود ^{سرا}
ارض و چون وارد شدیم ملخون شده انصفوا بالله
اگر مقام امن و راحت و اسایش اعظم و ایچی از ظل
ساده مشاهده مینمود البته بان شطر نوبّه میکرد
فل یا ملاءالبان فکر و افهاما ظهر بالحق ثم انصفوا
فما ورد علی هذا المظلوم فی سبیل الله رب العالمین
مع این اشارات واضحیه و علامت لایحظ ^{نظره}
فالو اما لافله الظالمون و عملوا ما لا عمله الشکون
در آن هجرت هفتاد نفر در حضور بوده اند و او ^{شب}
وروز با انجم بوده مع ذلک بعضی نوشته ما با حضرت ^ش

نبوده اہم وان مظاہر اہام ہم قبول نموده اند باری
 تہم بحث کہ توجہ نمود ہم آمد و ملحق شد اگر در آنچه
 از فلما علی جار پند و بر حسب ظاهر در ارض مشاهده
 کشته فکر تمامند کل از ظلم و اعساف بعدل و نسا
 راجع شوند فل باہادی انون الله ولا نبتع اھواک
 ولا مغربات الذین تفتوا عیلا لله و میثاقہ انظر
 انظر ان البحر امام و حجتک اسمع اسمع ان الذل انبت
 بین الارض و السماء ارجع الی اثار الله و رحمتہ
 لعل تجذبک الی افق العزہ و تری نفسک مسنوتا
 علی سرہ الا نصاب من لدى الله مالک العناہ
 و الالطاف چندی قبل منا جائز از فلما علی نازل
 بارض ص فرستاد ہم کہ ہادی منقطعاً عن دون الله
 فرات نماید شاید بر جوع فائز گردد و لکن صخرہ
صماء از نتایج بیان سائلک اسماء حرکت نمود و از اموا
صخرہ عطا نصیب برنداشت ان مناجاترا امر نمود ہم

در این لوح بنویسند و ارسال دارند چه که فرست
 ان بسیار مؤثر است نسئل الله ان یوفی کل عمل
 ما یحب و یرضی یا ایها الطائر فیه آلاء و المنوَجِب الی
 انوار رحیمی و الشارب و حیون بیان اسمع ندائی ان
 لا اله الا هو المفئد الامر بحکم چندی قبل نامه
 رسید و جواب از ملکوت بیان آئی نازل و ارسال
 شد اولیای مدن و دیار هربک با شرافات نبر
 عنایت مؤثر گشت لعزته فائز شدند با پنجه کعبه
 و مثل نداشت از حق مطالبیم کل با استقامت کبری
 فائز فرماید نبی نبی علیک بجائی و عنایتی بقدر
 آئی و سلطنت صمدان امام و جوه کل فہام نمودیم زبیر
 منع نمود حسب حائل نشد کند اسلحات خوف نکرد
 سطوت و وضو و صفوف و الوف مانع نشد از آنکه
 تبار از افق هر مدینه اشرف نمود و از قدرت عالم
 اعلی و نفوذ کلمه علیا در هر بلاد آثار موجود و نجات

بیان مصنوع حال از خلف حجاب شرمه بیرون
 دو بپزند و عمل نموده اند آنچه و اگر عین حقیقت کسب
 یا ایها المنک بجد عطا کن مع امواج بحر بیان
 و تجلیات افناب حقیقت معرضین اقبال نفوسند
 و بما پندگی فائز نکشند ﴿فلله المجد بما
 انزلک ایانک و اظهرت ببتانک و نورث افئذ
 المفربین بنور عرفانک و الخالصین بضآ بیانک
 اسئلک بحر فضلك و سماء جودک و ما کان محروفا
 فی علمک و مکنونانی کز عصمتک و اللآله المستور
 فی خزائن قلبک الاعلی و بانوار و جهک یا مولی
 الورع و مالک العرش و الثری ان تؤید المعرضین
 علی الاقبال و المنکرین علی الافرار و العاقلین علی
 الرجوع الی سطر رحمتک و الانابة لیدی باب عقوک و غمرا
 انک انت النواب العفاد الفضال العلم الحکیم ﴿

﴿ هو الی سع الحجب ﴾

قل سبحانك اللهم يا الهى ثبت اليك انت الثواب
 الكريم سبحانك اللهم اشهد اني اردت انك ما انقطرت
 سماء العدل وانثقت ارض الاضاف ارحمني بجودك
 انك انت ارحم الراحمين انا الذي بظلمتي صدقت ذرأت
 المخلصين من اوليائك ونزلت عبرات المفربين من
 امثالك انا الذي بعصيان خرون سخرت منك وناح اهل
 ملائكتك عليك وفضلك اشهد اني سبقت في الخطاء
 اشرا خلقك وعمك ما زابت به الكباد اصفياءك احسن
 يا ملكي وسلطاني ثم اعقر لي بفضلك انك انت العقار
 الكريم اشهد اني اردت انك ما تغيرت به الوجوه النوراء
 في الفردوس الاعلى وسقطت اودان الجنة العليا اسلك
 يا ما ولى الخائفين ومهرب المضطربين وغاية امال
 العارفين بان تكفر عنة سبيلك الاله منعتني عن الورود
 فليجئ بجزودك وعنايتك والدخول في باطاعتك
 وعطائك اه اه فطعت بسيف جفائك شجر رجائك

واسرف يناد عصباني سرعفتي ومنامي ابن الوجه
 يا آلهي لا توجب به الانوار وجهك وابن الاستبانت
 لا تقرب به العثمان عفوك ورحمك فدخلفني لاعلاء
 كلمتك وادفعاها وانا ضيغها وانزلها انا الذي
 يا آلهي كبرت بنعمك وجادتك بايانك وانكوت بحببتك
 وبرهانك ثرى يا آلهي غيراني منغني عن بلاغ ذكرك
 وشأنك وزفراني شهيد بغفلي وخطائي امام عليك
 انا الذي ما استحييت من مشرف ايانك ومطلع بيناتك
 ومحبط عليك ومصدرا وامرك واحكامك فاهاه
 من خطيائك الله ابعثني عن ساطي بحر فربك
 واجترأ حانك منغني عن الفياض الذي باب فضلك
 هل تحرم يا آلهي من افریطله واعترف بذنبيه واقتر
 بكرمك العميم وجودك العظيم فاهاه بحر خطايا اقبل
 الى بحر عطائك وثمان الغفلة والغوى اذاد عثمان عفوك
 ورحمك وعزتك يا مقصود العالم ومحجوب الامم احب

ان ابكي وانوح على نفسي بدوام ملكك وملكوك
 كيف لا ابكي ابكي بظلم في ايام فيها اشرف نبره عندك
 من افوق سماء اراذلك فكيف لا ابكي ابكي لبعدي
 عن ساحة فربك وخطايا عند نزول عطاياك
 وكفراي عند ظهورات نعمتك والآن ان الذي باله
 هربت عن ظلم رحمتك واتخذت لنفسي مفاوما عند
 اعدائك فباليت الكفيت بذلك بل نطقن بما تشكك
 به افئدة اهل سرادق عزك وخبك وجري الدم
 من عيون اهل مدائن علمك وحكمتك سبحانك
 يا الهى وسيدى كم من يوم افلتك الى عبدك هذا
 وذكرته بعبودك ودعوته الى بحر رحمتك وافوق فضلك
 وهو اعرض عنك وعن ارادتك وانكر بلائع عنائك
 ومواهبك اهرب ارحم الذي لا راحم له الا انت ولا
 ملجأ له الا انت ولا خلاص له الا بعبودك ولا مناص له
 الا بقدرتك اشهد يا الهى بظلمتي تغيبت اثمار سدرة

المنهي واصفرت اودان الفردوس الاعلى شركه بالهي
 واجعا اليك وناد ما حتما ارتكبت بك ونسائه وفيه
 وفامى اسئل الجود بامالك الوجود والكرم باسابع النعم
 اشهد يا الهي بمفضلك وعنايتك وبظلي وشركي
 بين اصفياك وامنائك آه بظلي اخذت الزلازل
 فبائل مدائن العدل والانصاف ثم الذين طافوا
 عرشك يا مولى الورد ودي العرش والثرى اسئل
 سلطانك وعظمتك وقد رتك الله احاطت ارضك
 وسمائك وبغفوك القديهم وفضلك العميم بانك كتب
 لى ما يظهر من دنس اعماله التي منعت عن الشرب
 الى بساطك الافدس ومقامك المقدس اشهد اني
 كنت من عبدة الاوهام وظننت اني من المؤمنين
 ومشركا وحسبت اني من الموحدين فاه آه على سود
 وجهي في حضورك وارتكابى اطردي عن بارع طائك
 الذي فتح على من في ارضك وسمائك فاه آه فدرد

سهام اوهاجى على جسد اترك واسايف عصا-
 على هيكل مشبك فاه آه بنا رفقلى خرفك افند
 الاولياء، وبظلمى ناحث الاشياء هل الرجوع اليك يفرني
 الى ساحة عزك وهل التوجه الى بابك ينجيني ^{نفسه}
 وطعنا بها وبخلصني من سوء افعالها وظلمها وخطاياها
 لا وعزتك وعظمتك لا تنفني الاشياء عما خلق
 في ناسوت الانشاء الا باحرك وحكمك ارب اشهد
 في هذا المحن بفقديس ذاك عن الامثال وتزبه
 كيونتك عن الذكر والمقال انك انت الغنى المتعال
 في المبدى والمآل الهى افندني بذا عى فندرك
 من بر النفس والهوى وخلصني من ناد البغى والطغى اللد
 بالهى باى وجه التوجه اليك بعد علمي بان جبري لا
 وخطيئتي لا حال بيني وبين رضائك وفرحك ومنعيني
 عن الحضور امام كرسي عدلك في النسيه اذكرك يا الهى و
 في الاشرار انا اذ بك يا محبوبي وفي الاسرار انا احبك

يا مالكي باسمك الفضال وباسمك الفياض وباسمك
 الوهاب وعزتك ونفوذ نجات وجهك واقتدار
 مشيتك كاد ان ينقطع رجائي من سوء فعلتي وعملتي
 اهربت انا عبدك وابن عبدك وابن امك فاذبح
 الى بحر الغفران بذنبي اكرم من الجبال واوسع من مبدئي
 الخيال اسلك يا غنى المغال بدائع جودك وفضلك
 ورحمتك التي سبقت الارضين والسموات وعقول الانام
 احاطت الممكنات لا اله الا انت مالك الانام والصفات

صحيفة الامميين القيوم

هو الظاهر لنا طوق المنادى والعلية الحكيم

بنيته
 الحمد لله الذي اظهر سلطانة ما اراد وزين البهجة
 اليه وسميته في كتب السماء بهوم الله وفيه ظهر ما
 بشر به رساله وكتبه وزينه فلما الى الوعد اشرف
 تهر ظهوراته هو مكم الطور سلطان ما خوفته
 شوكة العلماء والاحياء وما منعه سطوة الجبابرة

ولا ظلم الفراعنة فام امام الوجوه وقال ثابته انا
 المكنون وانا الخزون وانا الذي يذكرى نزيهت
 سماء البرهان بانجم البيان والامكان بنور
 العرفان تعالي من اظهر نفسه وانزل برهانه
 واسمع الكل بانته اليهآ والتكبير على ايدى امر
 بين عباده الذين جعلهم تراجمه ووجهه ومبين
 ما انزله في كتابه ولهم ما ج سحر العرفان بين الاديان
 واشرف نهر العلم من افق الامكان واصانك بنوره
 الافاق واهتزت به افئدة العتاف في يوم البشا
 يا ايها الطائر فهوآء العرفان والناظر الى افق
 رحمة ربك الرحمن انا امسكن العلم بما اكتسبت
 ايدى الالههم واخذنا زمامه في برهانه من البرهان
 بما احاطنا الاحزان من الذين نبدوا البروق
 النفوسى واخذوا البعج والغشااء اولئك اشعلوا
 بنار الحرص والهوى وخانوا في اموال الورد من دون

اذن من الله ذاب العرش والثرى ومالك الاخرة
 والاولى ^{١٠} قال الهى الهى لا نظردنى عن بحر عطاءك ولا
 تمنعنى عن ظل فباب فضلك وعزتك يا سلطان
 الوجود ومالك حمالك الكرم والبيود ما اتخذت لنفسه
 دونك سلطانا ولا سواك ديا اسلاك منجر يركوثر
 البهان وهزبن نيمات ظهورك فى الامكان وبالملك
 الكبرى وحفيف سدره المنقى بان تؤيد عبادك على
 العدل فى امرك والانصاف فى ظهورك اهربت ربهم
 معرضين عن ساحه عزك ومنسكين باوهارهم
 فى ايامك بنذوا بحالهم وراهم منبلين الى غدبر
 الوهم لم ادرى الهى باى حجة يتبعون ما عندهم وبان
 برهان ينكرون ما انزلنا عليهم من سما فضلك
 واظهرت لهم من اصناف حجار ادراك اشهد
 بظهورك ظهر السبيل ونزل الدليل ونمت الحجة
 وكملت النعمة اهربت انا عبدك وابن عبدك منوتجا

الانوار وجهك ومنسكا بجبل عنابك ومعرفنا
 ببحر بيانك وسماحكناك ومفرا بما نطق به لان
 عظمتك وما انزلت في كتبك اهرب ابدال الخافين
 على الاعتراف بما اظهرته بقوتك والمعرضين على
 الاقبال الى باب رحمتك والمنكرين على الافراد
 بوحدة نبتك وفردا نبتك اهرب وقهم على الرجوع
 اليك والقباهم على نذارك ما فات عنهم عند تجليات
 انوار نير ظهورك انت الذي باادارك نصبت رايه
 اسمك الوهاب في المآب وارفع خباء حجبك امام
 وجوه الاحباب طوبى لغريب فصد ظلك ولفقر اراد
 بحر غنائك وطوبى لطالب تمسك بجبل فريك وثبت
 بذيل عطاءك وطوبى لفاصد فصد فرائد رحمتك
 ومخزن كرمك وطوبى لمنقطع بند مادونك واخذما
 احربه في كتابك البين بلسان يارب منى مظلوم را
 بشنونها الغمهاى عالم عمل نمود ندامه را كه هيج ظالمه عمل

نفود و گفته اند آنچه را که هیچ مشرکی نگفته نفوسی
 که در رطین ظنون و اوها م غر فند فابل ادراك نجلیا
 انوار انساب جفیفست نبوده و نیستند ناقلب از نادر هم
 فارغ نشود البتہ بنور یقین فائز نگردد کجا پند ان
 نفوس کرده موهومه و نفوسیکه از عالم گذشته اند
 و بر ساطی بجز انقطاع خرقاہ افراخته اند با ایها
 الناظر الی الوجه چند کلام را از سخن بر منع نمودیم و سبب
 ان احزان و آرده بوده چه که حضرت نفوسی در بحث
 بر اثن نفس و هوی مشاهده شد انش طبع و حصر
 بر هیکل نفیس وارد آورد آنچه را که فایم از ذکرش
 عاجز و آردان از حلقش فایم نفوس موجوده فایم
 ادراک مقامات بنیاد عظیم نبوده و نیستند آلاس
 شاء و تبک پر امرا قادر بر طہران در این فضای
 مقدس مبارکند فلن یقوم انقواء الله ولا ینکونوا
 من العاقلین ضعو اما معنهم و انهم و اخذتم

وخذوا ما اوتيتهم من لدن الله رب العالمين لعمر الله
 لا ينظيكم ما عندكم ولا ينفعكم ما عند الاخر اذ جعلوا
 الظنون والاوهام منوحيين اليراقون اشرف منه
 نبأ الايمان من لدى الرحمن هذا ما احرم به من
 في الواح شنة وفي هذا اللوح المبين يا محمد عليك السلام
 امر و زهر نفسی اراده نماید بافتاب جفینت که از افق
 سما سبحان اشراق نموده نوحه کند باید نوه مدد که در
 از فضا را می مندس نماید و رأس عرفان را بناج نسطا
 و هر یک وجود را بطراز شوی مرتب دارد و بعد اراده
 نفس در لجه بحر احدیه کند یا علی علیها السلام
 الابدی امر و زرد و زکله مبارکه فالله ثم ذرهم
 فی خوضهم بلبعون است فاصدین باید چنین فصد
 ذروه علیا در فدم اول از کوز این ابه مبارکه
 بیاشامند و هم چنین در فدم ثانی امام کعبه
 الله این ابه را بلسان حقیقت تلاوت کنند انی

نرکت مله فوج لایه منون باند و هم بالآخره هم کافرو
 اگر طالب با نجه ذکر شد فائز شود اولایق ^{حضور} تفریب و
 و قابل طهران در این هوامند است و الا باید
 با و هاجم معرضین و مغایب ناست نماید چنانچه ^{اند} نمود
 با محمد رفیعی علیه هر خسر و خاشاکی لایق این بساط
 نبوده و نیست باری اسباب توجه بشاطی بجر
 معانی و تفریب با نوار افتاب جیفی است که ذکر شد
 من دون آن السبیل مسدود و الطاب خردود
 با علی النداء کل را با فوق اعلی دعوت نمودیم و لکن
 غافلین و معرضین نپذیرفتند از حق جل جلاله
 مستلک نماشا پند عباد را تا بس فرماید و فوت
 و قدرت بخشد تا از عرفات اسما صعود نمایند
 یعنی بگذرند و وضد سما معانی کنند هادی
 دولت ابادی را بنصائح مستفغانه و مواظب ^{نه} حکما
 نصیحت نمودیم که شایدا ز شمال ^{نجه} بهمین پهن ^{نجه}

کند و از موهوم بشطر فقوم اقبال نماید و با نوار حصر^ب
 معلوم فائز شود نصاب فایم اعلی در صفره سما اثر
 نمود و ثمری ظاهر نه حال جمعی مثابه حربه شعله
 نریب داده و با غوای ان نفوس غافل مشغول و
 بر اصنام اسما معکف سبحان الله حربه قبل از تجارت^ب
 اسما چه درجه تحصیل نموده اند و بجه فوزی فائز
 گشتند در یوم جزا کل از حقیقت سده شهی محرم ^{هک} مشا
 شدند و شجره مبارکه را با بادی بغی و فحشاء قطع
 نمودند و بر منابر بسبب و لعن مشغول بوده و هستند
 انظر کیف جعل الله علیهم اسفلام و اسفلام علیهم
 نفسی از اهل سنت و جماعت در حججه از جهات ایداع^ع
فائز نموده و الی جن فریب صد هزار نفس اطاع^ع
 نمودند و بخدمتش فایم کردند فائز حقیقی بنور^ع
 دو ابران فایم بر احر فرمود شهیدش نمودند و بر
 نورش هتک گماشتند و عمل نمودند آنچه در کتاب^{حقیقی}

کربانست از ورود این مظلوم در زور آء الاحسن بمشابه
 امطار الواح مفصود عالمیان بر اهل ایران بارید
 مع ذلك اگاه نشدند و در غفلت و شقاوت فلبیم
 خود یاقی و بر فرار و اگر این عنایت ازان شطر
 باین جهات توجیه مینمود حال کل را مقبل الی الله
 مشاهده مینمود که انه یطوق بالحق و لکن الخلق
 فی حجاب مبین اسمع النداء من شطر عکاء
 وخذ بيدك الیهو کائنا من رجوع بیان ربک مولی
 الورد و بيدك الاخری کوبا من ذکرى الاهی و عمراً
 لمن فی ناسوت الانساء الذین انکروا ابا الی الکبری
 بما اتبعوا اهل البیت و الفحشاء و مظاہر النفس و الهوس
 بالحق التوجه الی انوار الوحیہ باسم حق جلاله
 در هر جنب ازان رجوع مبین بیاشام این حیون
 مطلع انبساط و نشاط استندہ سکر و فساد کفر الی
 الھی الک البهائم بما ذکرته من فکک الاعلی و زینتی

بطراز عزتك وعظمتك ونور قلبى بنور معرفتك
 اسئلك يا من باسمك طار الموحدون في هوا ^{سنة} عزتك
 وانجذب افسد المخالضين من وشحات بحر
 بيانك ان تؤيد عبادك على الافراد بما اظهر
 لهم بجودك وكرمك وما انزلك عليهم من سما ^{عزتك} اعرفنا
 انك انت الفضال الكريم والمفتد العزير العظيم
 اشكر الله ربك رب العرش العظيم والكوسى الرفيع
 بما انزلت ما يعنى به اسمك وذكرك بدوام اسمائه
 المحسى وصفاته العليا انه هو القياض والفيض
 العظيم وهو الفضال والفضل المبين لا اله الا هو
 العليم الحكيم يا نبيل فيل على خفاشهاى عالم
 عباد الله را بصد هزرا اوهاى وظنون از خيل
 افتاب حقيقت منع منها بند كوش اسفامت وبن
 ورحيم اطهنان وايقان نضب نفسه است ^{كه} بصير
 حوق بافق اعلى ناظر باشد وسمع او باصغاء ^{اشبه} نداء تو

نماید امروزه امواج بحریان مفصود عالمیان امام
 وجوه ادیان ظاهر و تجلیات انوار ظهور مکه مطهر
 مشهود و سلاطین رحمن در قطب فردوس علی ناطق
 یالبت فوجی بلمون یالبت فوجی بهمعون یالبت فوجی
 بنظرون این ایام اعتقاد الهی بین ذناب ارض مبتلی
 و انبطلوم تخت بران بغضا و لکن شاکریم که حق
 عنایت فرمود و ناپسند نمود بشانیکه من دور شکر
 و حجاب ما بین احزاب اظهار نمودیم آنچه را که سبب
 اعظم است از برای صلاح عالم و نجات امم با احدی
 مدافعت نمودیم و در اجرای او امر الهی توقف نکردیم
 ظلم ظالمین و ضرر مغضوبین فلم اعلمه و اذا اظهار کامله
 علی ما منع نمود هر یک کام بنفسه از اصحاب جرأتند و غیره
بر اعراض پیام مینمود اعضا و اجزای دولت سزا
و حجب را ترغیب مینمودند و تقویت میکردند باری
 در ظاهر و باطن در نصیحت امر الله جاهد و ساعی ^{لکن}

ابن مظلوم منقطعاً عن العالم والآخر ذكر نمود آنچه را
 که سبب ظهور عالم است از ضعف و بغض و عتق
 اخراج نارنجی و فشاء ناصر و معنی مشهوره از هر
 سهام مضریات مغذین و استه ملحدین بر هر یک
 اعروارد این مظلوم در سنین متوالیات با این کلمات
 عالیات ناطق **﴿سبحانک یا الہی لو لا البلاہات بسببک﴾**
 من این نظریه مقامات عاشقیک و لو لا الزبانات
 بائی شئی بیین شئون مشنائیک و عزتک اینس
 مجیبک دموع عبوہم و مونس مریدیک زفرات فلو عابم
 و غذای فاصدیک فطحات اکبادهم و مالذ ستم
 الردی فی سببک و ما اعتر سہام الأعداء **﴿سکلتک﴾**
 یا الہی فاشربنی فی احراک ما اردتہ و انزل علی **﴿حیک﴾**
 ما اقدتہ و عزتک ما اريد الا ما اريد ولا احب
 الا ما انت تحب توکل علیک فیکل الاموال اسئلک
 یا الہی ان نظیر لصر و هذا الامر من کان قابلاً لاسمک

وسلطانك ليدكر في بين خلقك ويرفع اعلام
 نصرك في مملكك انك انت المفيد على ما نشاء
 لا اله الا انت المهيم الفيوم سبحانك اللهم باله
 فوقلوب اجبانك بفونك وسلطانك لنا لا ينقوم
 من في ارضك ثم اجعلهم باله مشرفين من اف
 عظمك وطالعين من مطاع افئلاك ارب رب زياتهم
 بطراز العدل والانصاف ونور قلوبهم بانوار المواب
 والالطاف انك انت الفرد الواحد العزيز العظيم
 اسئلك يا مالك الغدوم ومولى العالم ومقصود الامة بالاله
 الاعظم بان تبدل اذ بكه الظالم ببر عدلك وكرهته
 الغرور والاعساف بعرض الخضوع والانصاف انك
 فعال لما نشاء وانك انت العليم الخبير **ب** يكون يا حبيب الله
 ازهر شطر وجهك اعلا باسبوف بعضنا احاطه **ن** انك
 ومعين وياور بر حسب ظاهرينوده وبنسك بعضي
 از نفوس فاذله مودومه باظهار عناد ومفتريات

از برای خود مقام و اعتباری دارا سبی و املند و
 اینها لوم را بی معین و ناصردیده اند با اسباب بعض
 و عناد جمله نموده اند سبحان الله چهل سینه بنصائح
 و مواظب عباد را از نزاع و فساد منع نمودیم و از فضل
 الهی و رحمت رحمانه این خرب از صلاح با صلاح ^{توجه}
 نمودند و اراده الله را بر اراده ها خود مقدم داشتند
 هر یوم از ظالمین ظالی ظاهر و ناری مشغول مع ذلک
 صبر نمودند و چون گذاشتند در بعضی از اراضی
 ظالمین هر سینه بسفک دماء مشغول و خرب مظلوم
 باین کلمه که از قبل باین نطق نمودیم منسک آن
 تَقُولُوا خَيْرًا لِّكُمْ مِنْ اَنْ تَقُولُوا لِلّٰهِ الْحَمْدُ در سبیل الهی
 گفته شدند و نگفتند چه که با امر الله ناظر بوده و هستند
 در ارض صاد و عشق اباد ظالمین نارضا افر و خشن
 و خون اولیا ریختند ^{فَلَا تَقُولُوا لِلّٰهِ نَجْمًا} نری اولیا آنک
 تحت سباط ان ظالمین و اغنامک بین ذلک ارضک

اسئلك بقصدك الذ غلبت الكائنات وبساطك الذ
 احاط الموجودات بان تنور قلوب عبادك بنور
 عدلك وزيتهم بطراز البر والنقوى في حملك انك
 انت المقصد العزيز الفضال ابن ايام طغيا وفتور
 وبعضاء خائبين از حدك شنه نفسيكه در نبالى
 و ايام مباحى مشغول لاجل حفظ او و راطره و د
 رفتنه در مدنيه كبريا امثال خرد ميست شده و نصيب
 امر الله مشغول و ايجز و الاخر لاقتهم معناه و نا
 لشتر مفر باهم و نفس مطروده از ارض مفاده بشيخ
 پزدي پوسن و يقنواى خوي بر صر مظلوم و ك
 اموال ناس و بام نمودند چون امره و علماء اهرانرا
 مخالف و معرض ميدانند لذا اخر و سائر بن بر عناد
 بام نمودند حضور اخر كه محض اخذ دراهم و اعتبار
 بخرين نموده آنچه را كه خود گواهي ميدهد بركن بيان
 لعمر الله انه في ضلال بين البه مفا ميرا كه اكثر اهل

عالم انکار نموده اند احدی از مطالع بینی و فحشاء و ظلم
 و اعساف در باره اش بصدق نگفته نکتد و نمسک
 نماید با چنانچه که سبب فزع اکبر است و لیکن این مظلوم
 بقضای الله و عنایته ماسوا الله را بمشابه گویی از تو
 مشاهده مینماید خصوصا و غوغا و زما جبرشان را
 بمشابه طین ذباب میداند مگر نفوسه که از عنایت
 الهی بطراز عدل و امانت و صدق و صفا مرتبتند نه ملا^{حقه}
 شان و نذوق بر عرفا را مینمایند و نه ضوضا علمای را
 امام و جوه کل امر الله را اظهار نمودیم لن یصیبنا الا
 ما کذب الله لنا اگر چه این آیام مطالع ظلم و اعساف
 برضای مظلوم پیام نموده اند سوف یظهر الله کنوز
 لنصره احده و نباه و این کنوز رجالند لا ینتمیهم سطو^ر
 ولا یشغونهم شوکه ولا تضغهم الصق و الا لوف
 بحدک و بیان امکان را مستخرج نمایند فل یا حرب الله
 بیفین مبین بداند فساد و نزاع و قتل و غارت

شان درندگان ارض است مفاع انسان و شانش
 بعد و عمل است در اکثر الواح عباد را از ما بضرهم منع
 و بما نفعهم امر خود بهم با حرب الله با جمیع احزاب عالم
 بحیث و مؤدب معاشرت نماید فساد و شئون
 ان طراخی شده فیما عظیم فی کتاب الله رب العالمین
 اگر چه در اول آیام از قلم اعلی نازل شد آنچه که ظاهر
 مخالف امر جدی الهیست از جمله امثال ابن فطرن نازل
 فد طالت الاعناق بالنفاق ابن اسیاف فدرنگ
 بافتبار العالمین و لکن مفصود از ان نزاع و فساد
 نبوده بلکه مفصود از اظهار حراب ظلم ظالمین بوده و
 شقاوت مشرکین تا کل بدانند که ظلم فرعون ارض
 بمفاجی رسیده که از قلم اعلی امثال ابن ابی نازل و حال
 وصفت بمنابهم عباد الله را که از بعد بعضی بیانات
 تمسک نمایند و سبب بضر عباد و شئون بضر در این
 ظهور اعظم منحصراست بحکمت و بیان چند الله اعلم

طیبه طاهره و اخلاق مقدسه مرضیه بوده و هست
 و سرداران جنود نفوس الله مکررا این بیان در
 و کتب الواح نازل خذوا باقوم ما امرتم به من الله
 المهین الفیوم انه باخرکم بما یحفظکم و ینقذکم
 انه هو الفضل الکریم امروز استقامت از اعظم
 اعمال نزد غنی منعال مذکور سبحان الله بعضی از
 نفوس که سالها ادعای استقامت مینمودند چون
 فی الجمله امتحان بمیان آمدند و اکثر مستنفره فرست
 من مشوره چندی قبل مکتوبی از قریبه منشاء
 بساحت اقدس ارسال نمودند در آن مکتوب
 از حق جل جلاله خوارن عبادت طلب کرده اند
 لا جلا طهنا ن نفوس و ایمان قلوب و لکرسانا
 بعضی از علمای فرغان بوده اند مشاهده اگر با اسم ان
 نفوس ذکر این ظهور و حجت و برهان شود شنا
 سبب موضوع علمای فرغان گردد لذا اسناد را مخویل

ونبذ بل نبودیم و از ملکوت بیان نازل شد آنچه
 که هر منصفی اگر بفراغت آن فائز شود مادام الحیوة
 بر جنت البک با مقصود العالم ناطق گردد و یکی از آن
 نفوس هم اظهار تصدیق نمود و بعد از ملاحظه
 محو بل سناد منزل نزل مشاهده گشت لا یغزب عن علیه
 من شیء یسمع و یرى و هو المهبین علی من فی السموات
 و الارضین امید آنکه از اضطراب باطنیان
 و از توقف بر جوع فائز شوند آنه هو الثواب الکریم
 مع آنکه اهلان فربه در این ارض موجود در طایفه
 ظاهر هم امور آن ارض معلوم و واضح مع ذلک
 واقع شد آنچه که شایسته نبود کجاست شأن
 آن نفوس و نفوس سبکه از شبه و در پیب و ظنون
 و اوهام اناج کذشته اند و فصد بحر معانی نموده
 نقطه اولی میفرماید اگر او بر سماء حکم ارض نماید
 و با بر ارض حکم سماء لیس لاحد ان بقول لم و یم

باری بعضی از نفوس غافله در هر بلد بمشائبه ابلیس
 در سر نیلیس مشغولند و لکن ^{الله} لای الله مشهور با سحر
 لوجه الله شما را از کرمینما بهم و نصیحت مسفر ما بهم
 که شاید از ارض ارضی فصد ذروه علیا نماید و از او
 بنور یقین توجه کند و بما بطرف من عنده راضی تا
 حق جل جلاله با علم بفعل ما پشاه آمد و در است
 بحکم ما هر پد امام و محسن منصوب بان ناظر باشد
 و از دوش فرغ و از ادب یقین مبین بداند آنچه
 از او ظاهر شود حق است و صدق کار ب فیه
 امیدانکه از فضل و عنایت حق جل جلاله اولیا یعنی
 نفوسی که از اصحاب بیفته حمراء و از اهل بها شنو
 شیمات اهل عالم ایشانرا از رحمت مجتوم و اسم ثبوم
 منع نماید و محروم سازد بعضی از خلق در هر حال
 نظرشان بر اعراض و اعتراض است چنانچه از این
 چند کوه اهل بیان سؤال فروده اند که حضرت داود صا^ح

زبور بعد از حضرت کلیم علیه نبیاء الله الالهی بوده
 ولكن نقطه اولی روح ما سواه فداء انحضرت را
فدا از موسی ذکر فرموده و این فقره مخالف کتب و ما
 عندا الرسلاست فلنا اثون الله ولا تعرض علی
 من زینة الله بالعصمة الکبری و اسمائه الحسنی و
 صفاته العلی سزاوار عبادانکه مشرف امر
 الیه را مصدقین نمایند در آنچه از او ظاهر شود
 چه بمقتضات حکمت بالغه احدی جز حق الکاه نه
 بفعل مابشاء و حکم ما پرید و هو الفقد الفقد
 نفوس اربعة اهل مشاد را طلب نمودیم تا حاضر
 شوند لسه حوا ما خلفت الاذان لاصغانه ولكن
 حاضر شدند فدینتمهم الاوهام عن نور البین
 از حق مطلبیم کل را مؤید فرماید بر سلبیم و رضا
 انه هو السامع الجب امر و زبر حزب الله لازم
 و واجب که از موجود سلطان وجود و مالک عین

وشهود مسئلت نمایند که شاید عباد ارض باورها
 حزب قبل مینویسند و لکن بعضی از نفوس
 مثل هادی دولت آبادی و مهدی بنیض آبادی
 جمیع همت را بر اضلال خلق مصروف داشتند و
 بجدعه و مکاری ظاهر گشتند که سگان مد^ن
 بیان و عرفان منجم میآهند میشوند احوال
 نفسی امثال ان سؤالات از ان نفس ساکنه
 در جزیره مینمود لظهوره ما نزل بالحق فیهذا المفا
 العزیز المنیع فلیا اولیاء الله ندای مظلوم را^{بهم}
 فطرت بشنود و در آثارش بعین حقیقت توجه
 نمایند لعمریه اذ بظلمتکم ما کان مستورا عن^{عین}
 العباد ان الله هو الناصح الفیاض الشفیق الکریم
 یا ایها المنجذب با یانے اسمع ما انزلناه لاحد و لکما
 انا ما اردنا فی الملک الا الاصلاح یتهد بذلک
 مصباح العالم الذی ما اتخذ الحفظه زجاجا و لا

بلورا ولاحانلاً لعمرالله ان الیهما ما نطق ^{الضم} عن
 بل بما یقرّب الناس الی مقام نظائت به فلو بهم
 ونشریح به نفوسهم انک تعلم والله بعلم ورائک
 ان ما اتخذت لنفسه معنا ونصرت امرالله بقدره
 عجزت عند ظهورها فذره السالم وسطوة الالام
 الذین نبذوا القلوب واخذوا الفخشاء من دون
 بینة وبرهان بکوا بعباد وصابای مظلوم ^{بشیر} را
 اول امری و ذکر می معرفت بوده اوست ممدک
 وحرّی کل و اول امری که از معرفت حاصل میشود
 الف و انانیت عباد است چه که با انانیت افان
 عالم منور و روشن و مفصود از انانیت اجتماع است
 و مفصود از اجتماع اعانت بکریک و اسبابیکه در ^{ان}
 سبب اتحاد و الف و و داد و محبت است بردباری
 و نیکوکاری است در یکی از الواح با این کلمه علیا
 نطق نمودیم طویله از برای نفسی که در لیا الی در فرشتی

وارد شود در حالیکه فلش مطهر است از زیننه
 و بغضا و لبس الفجرین بحب الوطن بلین بحب العالم
 و حصن محکم منین از برای حفظ نفس اماره خسته^{الله}
 بوده و هست او است سبب هتدیب نفوس و تقاضا^{بس}
 وجود در ظاهر و باطن مکر و گفتیم نصر شبکه در کتب
 و صحف و الواح اینظلول مسطور میبکند و بیان
 بوده و همچنین باعمال و اخلاق لعمر الله افوی
 جنود عالم اخلاق مرضیه و اعمال طیبه بوده و^{هست}
 سیف نفوی احد از سیف جدید است لوانتم^{ین} عا^{ین}
 من غیر سیر و حجاب امام و جوه احزاب امر الله را
 ذکر نمودیم و کل را بما بفکریم و بحفظیم و بر رفعیم امر
 کردیم و از اول تا ام الحین آنچه در سبک^{ست}
 بکنا وارد شده حمل نمودیم و صبر کردیم و از فضل
 و رحمت الهی زامریکه بقدر ستم ابره رانجه فساد
 از ان استلشام شود مقدس و منزه بوده و هستیم

امروز امریکه لایق ذکر است امریست که سبب اتحاد
 و اتفاق و ارتقاء کل است عمل نیک بمثابه مدد
 مشاهده میشود و اما در جنبه لطیفه ازان خاطر
 میگردد امروز روز اعمال طیبه است و اخلاق
 مرضیه است رضا آئین انظالم از نظر نرود آمد
 اندک ما بین اولیا عرف بحبت و دوستی منضوع
 گردد و با یکدیگر بحبت و شفقت معاشرت تمام
 در یکی از الواح با این کلمه نطق نمودیم اسما
 حکمت الهی بدو نبرد روشن و صبر مشورت و شفقت
 و خیمه نظم عالم بدو ستون قائم و برپا میآید
 و مکافات امثال این امور بملاک عصر و اجماع
 ایشانند ظاهر قدرت الهی و مطالع عزت ربانی
 بعد از معرفت حضرت باری جل جلاله دو امر
 لازم خدمت و طاعت دولت عادل و نیک
 بحکمت بالغه این دو سبب ارتقاء و ارتقاء وجود

و ترفی آن است از حق مبطلم حضرت سلطان
 ابد الله را بجا بیاورد انوار نیر عدل منور فرستاد
 اگر علیا حوب شبعه بگذرانند رافت و شفت
 سلطان کل را اخذ نماید و بعد از انضا و حکم
 فرماید این مظلوم وفادار دست داشته و داد ①
 و با ملکی از ملوک ارض با براعات مظلومیهای
 عالم نایبند نماید صراط حق و میزانش عدل و انصاف
 بوده از حق جل جلاله سائل و املیم عباد خود را
 از آنچه ذکر شد محروم نماید علمای ایران
 سب و عتک منع عبادند از صراط الهی قل یا معشر
 العلماء ضعوا افلامکم فلا ترفع صریر العلم الاعلی
 بین الارض و السماء و ضعوا ما القموه با پادی ^{الظنون}
 و الاوهام فدمایح بحر العلم و اشرف نیر البین
 من افق اراده الله رب العالمین انا نوحی اولیاء الله
 حتر اخری بالامانة و الدیانة و العفة و تقوی الله

این در صدم
 چه سطحی دارد؟

فاندجوش العاك من لدى الله الأمل الحكيم
اللهم ابد اولياك على عمل يتخوع منه عرف
رضائك ويكون حزينا بجزء فبولك ارب نسمع
وفراهم ونرى عبراتهم ونعلم ماورد عليهم من دون
بينه من عندك انك تعلم ما في قلوب عبادك ولا
يعزب عن عليك من شيء قد شهدت المكنات
بانك انت الحق علام الغيوب طوي لنفسك
جبل الصبر والاصطبار فيما ورد عليه في سبيل الله
رب العرش العظيم فلم مظلوم در جميع احسان عبادك
بما ينفعهم ويفرّجهم وصيت منوره اسيد انك حق
جل جلاله اذان عالم را مطهر نماید تابع مع قبول
نصائح ومواعظ مظلوم را بشنوند و بان عمل نمايند
اللهم ابد عبادك الخافلين على الرجوع اليك
انك انت الثواب الفضائل الصالح العفّار العليم
الحكيم بكي از اوليا عليه بها الله که از کاس استفا

نوشیده و ما سوّم الله نزدش معدوم بوده در آن
صاد باهادی دوتک اباد ملاقات نموده ان
 غافل ذکر نمود ما، نطفه را نقطه اولی حکم
 بطهارتش کرده اند لاجل حرمت نطفه من بظن الله
 دران ایام جمال قدم بیست و پنج ساله بوده اند و
 مقصودش از این کلمه در ظهور الله وقتی او
 و اثبات او همام خود بوده اولاً آنکه این کلمه
 از بیان است مہر ما بد دران بود بیان تقع نمی
 بخشد بان تمسک نمایند قال و قوله الحق انه
 لا یشار باشارتی ولا بما نزل فی البیان و بانچه ذکر
 نمود مخالفش با حضرت نقطه نزد مبصرین واضح
 و ثابت چه حضرت مہر ما بد ایاک ایاک ان منجیب
 بما نزل فی البیان بکمال تصریح مخالفت نموده و شاعر
 نیست قال سمع الله لا یجد احد من البیان الاعرف
 ظهور مکل الطور الادی بنظون باعلی لانداء الملك لله

مولی الورد یا هادی سبب اختلاف و اضلال شو
 انوار افتاب حقیقت عالم معانی و بیان را منور
 نموده و آیات الهی بمثابه امطار از سحاب فضل
 نازل و هاطل جمیع بیان الهیوم طائف حول است
 لوانتم تفهون سبحان الله هادی ملتفت نیستی که
 چه میگوید و از بیان حضرت نقطه اولی در باره
 نطفه چه ادراک کرده بگوای غافل نطفه من بظهور الله
 روح ما سواه فداء طاهر و مطهر بوده و هستن وان
 نطفه مبارکه بذکر احد محتاج نه اتمک بالله الله
 خلقک و سوایک در یک ان قلب از بغض مطهر
 نما و بعد در آنچه ذکر خود نفکر کن شاید بکلمه
 مبارکه ثبت الیک یا مولی العالم موفق شوی ابا
 یاکی و طهارت نطفه من بظهور الله معلو بکلمه
 عباد اوست استغفر الله من هذا الوهم المبين
 استغفر الله من هذا الظلم العظیم استغفر الله من هذا

لخطاء الکبیر بگو یا هادی اگر در این جن سمع و از
 فصر کاذبه طاهر سازی از لسان حضرت نقطه
 اینته انا اول العابدین اصغرا نمائے من بظہر الله روح
 ما سواه فلاه محیط بوده نہ محیط مقام نقطه بقول او
 ثابت شد و میشود آنه هونعے عن فی السموات و الارض
 کل با و محتاج و در این مقامات حضرت نقطه بکلمه
 مذکورہ ناطق اسمع ثم اضف ولا تکن من الظالمین
 و اگر بگوئے مقصود حضرت نقطه از ذکر نقطه اگا
 خلوی بوده خلون اگر مثل نفوس مشاهده شوند هرگز
 اگاهی نیابند چه که بصر و سمع و از مشاهده سمع ^{واضعا بند} نما
 و اگر مقصود اگاهی نفوس منصفه بوده ایشان از
 ذکر من بظہر الله و کلمه او که نقطه اولی از ان
 اخبار نموده بقوله انه بنطق فیکل شان اینته انا الله
 ال اخر لایه ان نفوس از این کلمه مبارکه مقام
 ان نقطه طیبه وان لطیفه طاهره ریاضه و دانسته

و مهلتند باری مقصودان حضرت از ذکر این اذکار
 اشتغال بدان ذکران محبوب بوده اعرف و کن سزالتا کون
 اعلم و کن من التائبین انظر و کن من المنصفین
 مفر ما بد شجره اثبات باعراض از او شجره نفعی میشود
 لعمر الله ندای بیان مرتفع و باناله و چنین مفر ما
 یا قوم یوم یوم الله است و امر امر او ببطره از بجر
 ممنوع نشود و بذره از اوقاب ظهور محروم نمایند
 لعمره یا هادی اخذت العذیر و نبذت بحرانه
 و رأتک انق الله ثم اصف فیما ظهر بالحق انه
 یغنیک عن دونه و یهدیک الی نبائه العظیم یا هادی
 هل یهدد من اردنه ان یسئ مع فارس الای
 فی میدان الحکمه و البیان لا و ربک الرحمن خذ
 اعنة هوبک ثم ارجع الی مولیک ان الیه مرجعک
 و متوکل یا هادی قل للهدی لست انت من فرسان
 هذا المضمار اعرف مفاصک ولا تکن من المتجاوزین

طهر قلبك من همزات الوری و بصرک عن رمد ^{الکفر}
 لنعرف من الی من افوق الافئدة برباط الایات
 وتكون من العارفين باحمدك ازبرا این ^{خلون}
 شدی بجدعه ومکرمتک نما و سب اضلال
 مشو و مخالف حضرت نطقه مکن بحیر بیان امام
 بصرت موج و اثاب جنتک فوق راست مشرق
 ولا تخ انظر و فلک الحمد یا مقصود العالم و لک الیاء
 یا محبوب من فی السموات و الارضین یا هادی ^ف ایضا
 ده در آنچه ظاهر شده تو هر بوم در حفظ جان
 خود ندیر پرمنامه و مردم را بداهم و دینار و احوال
 نالایفه از خون منع میکنی بر خود و مردم رحم نمادر
 یی دانستی بمفاهی رسیده که طهارت نطقه من
 بظهور الله را معلوق بکلمه نطقه نمودی استغفر ^{بته}
 من هذا الوهم البین استغفر الله من هذا الظلم
 العظیم استغفر الله من هذا البخی الکبیر استغفر الله

سید اولی طهر را
 ای کون در استعداد
 سید اولی طهر را

من هذا الخطأ الذي ليس له شبهه ولا نظير فهم باننا
 برهان که اليوم از اعلیٰ فوق عالم مشرق و لایح است
 این مظلوم لوحه الله نوراً بصری صفر ما بد لعل
 ننگ کرا و نختی نو با ما نبود از اصل امر کانیست
 با ثار رجوع نما لعل نفع علی و جبهک باب العدل و انصاف
 و نکون من الموفین بعد از ذکر نقطه امام وجه
 شخص مذکور علیه بها، الله و عنایت گفته پنجاه
 جلد کتاب از چچی نزد من است امشب همان و بین
 مع آنکه آنچه اعراض کرده جوابهای محکم شنیده
 و لکن بغضا و را از توجه با فوق اعلیٰ منع نموده
 حق شاهد و عالم گواه که بکذب تکلم کرده در جلد
 از مناجات حضرت نقطه روح ما سواه فداء نزد
چچی بوده و مکرران دانوشته شاید آنچه نوشته
 جهادی سپرده و از این گذشته اگر صاحب هزار کتاب
 شود در این بوم او و امثال او را نفعی نبخشد با نقطه

الماس از صد هزار خوار و حجر لهر است صدر طلحه
 و نخاس بیک یافوت بهر مانع معادله نماید و از
 امور گذشته معادل جمیع کتب سماوی از نقطه و قبل
 او الحال حاضر و موجود بیا و ببین و در چنین ^{نیل}
 حاضر شو شاید تیغات وحی شود اجذب نماید و
 یا عرف الهام بمقصود رساند یا هاد ^{اکر} اکر حضور
 ممنوعی و کبر و ناپسندین نماید بیا بیدار
 که الهوم ازان غافلند و اقبال نماید با آنچه که ازان
 معرضند ان المظلوم بناد و يقول الله الله لا تمنع
 عبادك عن شاطي بحر عنانك ولا تجعلهم من الذين
 كفروا بك و بايانك و انكروا ما انزلت من قبلك
 الاعلى في ايامك اهر تبعمهم نباك و علمهم صراطك
 و مقامك انك انزال العز و الثواب بكو باهاد انبظوا
 و فقی در زنجیر بود که نود در بشر بحال راحت ارمید
 بود در لیلی و ایام لاجل ارتفاع کلمه الله جل باساء

وضراً نمودیم زحمتهای این مظلوم و بلا بکافران
 از حد احصاست ایامی که از سطوت غضب علما
 و احراز عالم ظلمانی و نیزه بود این مظلوم بقوه مکتوبه
 و قدرت الهی منقطعاً عن العالم امام و جوه اجم باطنی
 امر فاج نمود و از جهات نجات آیات منضوع
 و تجلیات انوار نیر بینات مشرف و ساطع و لا یشع
 و چون فی الجمله انساب احراز افق هر مدینه اشرا
 نمود ثواب و امثال ثواب خلف سحاب با اسیاف ضعیفه
 و بغضا و کذب و افترا بیرون آمدند و قصد ^{مظلوم}
 نمودند من غیر حجّت و برهان اثبات الله با ^ه ^{بها} ^{اد}
 و لا تکن من الظالمین انا ندعوکم الی النور و ندعوکم
 الی التار ما لکم لا تعقلون و فيما ظهیر لا تفکرون
 بشونندای مظلوم را ثم اجعل ^{الله} ^{ببین} ^{ببین}
 ثم انصف فی هذا النبا، الاعظم و لا تکن من الظالمین
 حضرت نقطه روح ما سواء فداء بجهت اقبال

کرد و تضادین نمودی اعظم از انرا بصراحت
 ملاحظه نما اعلیٰ یخذا لله لتسک معنا والیه سبلا
 فهم بامواج بحر بیان مفصود عالمان از ایمان
 ثواب مثال نوکد ششم الفای بخضاد در قلوب نما
 نصیحت ناصح امین و ابش و باثار منقطعاً عن الکفر
 رجوع نما العرف الله انها ترشک و هذک الصراط
 المستقیم هر یوم بوهی تمسک مینمائی و بز اعراض
 و اعراض نشیبت نفسی از شما با این ارض امده
 و ذکر نمود معرضین بیان مقبلین را منع مینماید
 و از توجه بشرط الله باز میدارند و ذکر فضل و ظلم
 و امثال ان الفا میکنند و مقبلین را از صراط ^{مستقیم}
 محروم میسازند حق جل جلاله مقدس و سراسر
 از ادراک و عقول معرضین باید در اثبات حقیقت
 نظر نمود و بجهت و برهان تمسک چیست اگر حقیقت
 ثابت شد دیگر آنچه از جانب او ظاهر شود حق ^{است}

شك و در پاد و ان ساحت مفروم غای نه چند
 بل بل بن خطبه مبارکه از فلام اعلی جارک و نازل جا
 مجدد ذکر میشود شاید بمبرات انصاف صعود نما
 و در اینجا ظاهر شده تفکر کنه و فائز شوی با آنچه
 که سبب اعظم است از برای نجات امم و اصلاح ^{حال}
 هوذا ذکر المعزی العظیم البصر المحمدیة الذی
 استقر علی العرش بالعظمة والعزّة والكبریا ونطق
 بما تفتح فی الصور واهتز من فی القبور وانصعق
 من فی الارض والسماء الا من شاء الله مالک
 الاسماء وبه نصبت رابته انه یفعل ما یشاء وارتفع
 علم الملک يومئذ لله مولی الورد و مالک الاخریة
 والاولی انه لهو الذی لا یفارق عن ساحة ^{تشریح}
 حکم الصدق ولو یحکم بالوجود بان لا وجود له
 ولا یسمع من هواء نقشب به صوت اجنه طیر
 العصیان ولو یجل ما حرم فی ازل الازل انه المعبود ^{الذی}

شهدت الذرات لعظنه وسلطانها والکائنات
 لغدرته وافئذاره ات الفائم من فام علی ذکره
 ونطقی بثنائه والقبوم من فاز بالاسفامه علی
 احره تعالی تعالی من بنطقی بالحق تعالی تعالی من ^{بند}
 بین الخلق تعالی تعالی من بری نفسه بین الجمع ^{جدا}
 و بین القوم فریدا المجد الله الذي جعل البلاد طرا
 لا اولیائه و به زینهم بین خلفه و برینه انه
 لهول الحاکم الذي ما منعه حجاب العالم ولا سجا
 الامر وما اطلع علی ما عنده احدا لا نفسه بشهد
 بذلك من عنده علم الالواح مفصود انکه
 ساخت عرش از خطا و عصیان مقدس و منزرا
 و آنچه از ملکوت او احر و احکامش ظاهر شود
 کل من غیر ثبوت باید بان تمسک نمایند و عمل
 کنند اعمال بنجرب نزد ثواب و اهل بیان طرأ معلوا
 و واضح بوده و هست در سفک دماء و نصرف

در اموال ناس و ظلم و تعدد مبالغت نداشته اند و

بعد از اشراف نیز ظهور از افق عیان کل را از اعمال

مردود و اخلاق مبعوضه منع نمودیم ذرات کائنات

کواه بوده و هست که در جمیع احوال عباد را بما هر فهمیم امر

نمودیم و از اینجا سبب پیوسته و ذلت بوده یعنی کردیم

مفضو که جز ارتفاع کلمه الله و اصلاح عالم و نجات

امم نبوده و نیست هل من منصف بنصف فی هذا الامر

الاعظم و هل من عادل بنظون بالعادل فی هذا النبأ

العظیم نسأل الله ان یؤید عبادہ علی ما یرفعهم ^{بیتهم}

ما یرفعهم الیه انه لم یکن المقدر للمهین العظیم

المجبر چه سبکونی در ظهور و حضرت خاتم انبیا روح

ما سوا فداء که در سه روز هفتصد فقر را کردن

زدند در برتبه شام و اطراف خلون کثیر را از طراز

هسته منع نمودند باری چون بخندار است در اعمال و انفا

در اینجا ذکر شد تفکر ما شا بد اگاشوی و بیای

آنچه را که سب بفاى ابدیست بعد از اثبات
 حقیقت اعراض و اعراض جائز نبوده و نیست مع ذلك
 و نفس الحق در این مقام نازل شد آنچه که هر منصف
 شهادت میدهد که مقصود این مظلوم حفظ آن
 بوده و هست و اطفاء نار غضب در افند و فلوب
 در کتب منزله و صحیفه عتدسه و الواح مشرفه نظر نما
 شاید فائز شوی با آنچه که سب ظهور عدل و انصاف
 است لله الحمد بعنايت حق جل جلاله و اراده محطه
 چهل سنه میشود که نار جلال و نزاع و فساد را بر
 خاموش و مخمور است در امری که در عشق آباد
 واقع شد نظر نما یکی از اولیا رفقه طایفه با
 شهید نمودند و جراحات وارده از سی منجاوز
 بوده مع ذلك حربه الله تعرض نمودند و باین ایه
 مبارکه که مکر را از فله اعلی نازل گشته تمسک جستنند
 انه هو الصبار یا مکرکم بالصبر وهو الصبار یا مکرکم بالصبر

الجبیل شنتف و محبتشان بمقامی فائز که از قی^ت
 وظالمین شفاعت نمودند هینک اللهم نشهد انهم
 اخذوا کوثر الرضا من ابادی عطاء ربهم الفیاض
 الغنور الرحیم اگر فضل این ظهور داشتما انکار نماید
 البتة حواجل جلاله برانگیزاند نفوسی را که لوجه^{الله}
 فیا ح کنند و بحق تکلم نمایند در اعمال و افعال
 احبای قبل فنگر نما و هم چنین در اعمال این ابا^م
 شاید اعساف را بسپارند نوی از میان بردارے
 و بانصاف توجه کنی فالله اعلم اشهد بانک ا^{فیک}
 الا اذ كنت معرضا و ناديتني اذ كنت صامنا اسئلك
 يا مستجير الافئدة و الفناوب باسمك المحبوب بان تؤيد
 عبادك على ما يرفعهم باسمك و يجعلهم اعلام هدا^{تک}
 في ارضك اهرب نور قلوبهم بانوار نهار الهدى و الانصاف
 و ادر لهم ما ينزتهم بطراز عفوک و رضائک انک
 انت المشرق الغرير الفضال يا حارب الله باحق ارادة^{خبر}

موجود ناظر باشد و بما بنسخی لایامه متمسک بود
 عظیم است و امر عزیز عجب در آنکه مع آنکه بعضی از عبا
 خود را از اهل بیان می شمردند با و هاجم حزب قبل
 مبتلی مشاهده میشوند امروز کتب عالم احدی را
 نجات نمی بخشد الا بکلمه که از مشرق فیم اراده آله
 اشراق نماید هر بیانی بان حزبین کشت و سبزی قبول
 فائز امروز از کلمه مبارکه که عرف توحید حقیقی
 مستویع طوری لمن وجد و و پیکر الخافین قل
 یا حزب الله ضعوا ما عند المرصین و خذوا ما
 امرتم به من لدی الله رب العالمین لعن کتب
 عالم بکلمه اش معادله نماید حال بیع ظاهر مقصد
 این ابیه علیا را که از نقطه اولی ظاهر شد اصفا
 نما قوله عز ذکره اگر یک ابیه از آیات من بظهور الله را
 تلاوت کنی اعترض خواهد بود عند الله از آنکه کل
 بیان ثابت کنی زیرا که ان دوزان یک نور انجاث

میدهد ولی کل بیان نمیدهد حال رعلو مقام و ^{مستور}
 ان تفکر نما شاید از شبهات مغلبن و اثبات
 معتدین از نقرت الا الله محروم نماز ^{سبوان} الله بعضه
 لفظ مستغاث واجب نموده اند و بان کلمه خلوق را
 از حون منع کرده اند مع آنکه ذکر مستغاث هم از بیان
 مفرماید بپایان از سلطان و منزل ان محروم
 نمایند و از ان گذشته مفرماید چه کسی عالم
 بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل نصرت
 بلفظ حقیقت نمایند و شکر آیه بجا آورند امروز
 اهل بهادر ظل سرادق حقیقت و عصمت ^{الله} حون جانان
 مفرمانه و از برای خود مقام گردانند با استغاثه
 ظاهرند که شب و مثل نداشته و ندارد فی الحقیقه
 هر چه ^{میچراست} و هر چه ^{منجیب} چه که در این
 ظهور و اعظم ظاهر شده آنچه که از اول ابلح ^{حین} الی
 ظاهر نکشته افتاب قدرت امام و جوه مشرف و صبح

علم ظاهر و سماء فضل مرتفع مع ذلك بآدمه و برنما
 عباد را بافون ظهور دعوت مینمایم که شاید محرو
 نما شد فضل عبادی و سپید که مالک ملکوت بنا
 بقول دیگران استلال سفیر ما بد بگوای اهل بیان
 از حق نرسید بعدل و انصاف در آنچه ظاهر
 شد تفکر نماید و ملاحظه کنند شاید فائز شو
 با آنچه که از برای ان خلق شده اید حزب قبل در قرو
 و اعصار با وهام مشغول وان او هام سنگ شد
 حائل و ایشانرا از کعبه الله محروم نمود و از عرفان
 مطاف معتر بین و مخلصین منع کرد هر یوم حزبه را
 حزبه سب مینمودند و در اعراض و اعراض شبه ندا^{شده}
 و نلارند در آباء طفولیت روزی از روزها قصد
 ملاقات جده عظیم را نمودیم در آباء ما که
 ضلع محروم میرزا اسمعیل و ز پر بوده بعد از ورود
 مشاهده شد شخصی با عمامه کبر نشسته و نفسی هم

با او بوده از خلف حجاب مخصوص و در فیه مؤمنه
 مقدسه مخفیون منمود از جمله ذکر نمود باید بدانیم
 و بفهمیم که جبرئیل بالا تراست یا فبرامیرا لوسین
 این مظلوم با آنکه بیلوح ظاهر نرسیده بود بسیار
 نجیب نمود از عقلان دو غافل با وی شخص مذکور
 بجای خود امثال این بیانرا از معارف پیشتر
 و بجان خود با علی مقام عرفان ارتقا نموده ^{فل}
 از آنکه از عبده اسماء لای الله مذکور و بحسب
 بعد از توقف چند در فیه این مظلوم ذکر نمود اگر
 جبرئیلان است که در کتاب مبین مفر ما بد
 و نزل روح الامین علی قلبه افاقی فبرهم دران
 مقام نبوده و هنگامی هم که نوحه بارض م نمودیم
 همین شخص دران ارض موجود مکرر امثال ایت
 کلمات در چند مقام از او اوصاف شد از جمله بوی
 ذکر خود باید بدانیم سلمان بالا تراست یا عباس

از برای
 ابابکر گفتگو چه ثمر و اثری ملاحظه نموده اند و
 حاصل این ذکرها چیست مقصود آنکه حزب الله
 بدانند که آن قوم عبده او همام بوده اند و با این ^{حجت}
 از عرفان حق جل جلاله در آیام ظهور محروم
 گشتند درجا آنکه امثال این امور در این ظهور ^{ظهور}
 نشود حق را حق و مخلوق را مخلوق دانند طویب ^{للمنصفین}
 از فرزند کور این آیام ابن باقر رضی صا در حسب
 الامر حضرت سلطان در مدینه ط ^ط وارد و در ^{یک}
 از مجالس گفته بایده سوره توحید را ترجمه نماید
 و هر یک از اهل مملکت بیارید تا کل بدانند
 که حق لم یلد و لم یولد است و بایهها بالو هیت و ذبو ^{بیت}
 فانیل سبحان الله ایامه شده که ابن عمران در ^{در}
 عرفان بعد از اصفا آیتنا انا الله از سده مبارکه
 ذکر می نمود و در ^{در} توحید را ترجمه فرمود باری
 اگر نفس با او ملاقات نماید از قول مظلوم بگوید ان ^{الله}

ندای ناصح امین را بسمع فطرت بشنو و چون کلمه
 اینچه را اصغرا نمود و قبول فرمود تو هم از سدره
 مبارکه انسان قبول نما العزیز الله کلمه مبارکه اینچه
 انا الانسان نزد این مظلوم اعظم است انجیع آنچه
 ادراک نموده اند فل یابن با فرد را این ظهور و شکر
 کن نفسی که بگذردت قلم اعلیٰ ظاهر نمود اینچه را که
 عباد از ملوک و مملوک منجیر البتة چنین شخص
 دارا خیران حکم و بیان است باید با نصاف
 مزین شویدی و فضل ادراک نمائیدی و بیحال نسایم
 و رضا اقبال کنیدی که شاید بکمال مکنونه دراصل
 بحر اعظم فائز شویدی و از علو و سمو ندا اراده توحیه
 عباد بوده که بعد از اقبال و توحیه الفانما بهم آنچه را
 که هر نفسی خود را در ظل سدره عطا غنی و مستغنی
 مشاهده نماید و کانت کینونه الوجود علی ما افول
 شهیداً فل یابن با غیر مفاصت را ادراک نما و از آن

بخا و زمنا نه بهد يك و پرشك بما بغيرك و بچنگك
 بنجيك ان شكرديك الفضل و ربك الكرم ^{ربنا} لوسع بردها
 كه از سما مشيت رحمن مخصوص والله نازل شد مخصل
 نما و فرانت كن شايد از شمال رهم و او هام بهمين
 بفين و ايقان توجه نمائى و بنور عدل نور شوى
 يا يحيى قبلك عليك بجاء بكو با ابن با فر يك
 كلمه لوحه الله ذكر مينمايم كه شايد از عالم اعشاب
 و ظلم بگذرى و مبريات توكل و انقطاع فصد بدلا
 عدل و انصاف نمائى اباد در دنيا نورى و يا ظهور
 ظاهر شد و با اشرف نمود كه تو و امثال تو قبولش
 كردند و ردش نشودند معين نما كه بوده و ناشن
 بارى جبارت را بگذار و بما حكم به الله راضى
 شو در لوحى از قبل اين مناجات نازل فرانت نما
 شايد براختيار حق افراد نمائى و قبول كنى آنچه را
 كه از سما مشيت نازل كند **سبحانك اللهم بالذى**

اسئلك باسمك الذي به سخرت من في السموات
 والارض بان تحفظ سراج امرك بزجاجة قدرتك
 والطاقك لئلا تمر عليه ارباح الاثنا عشر شهرا
 غفلوا من اسرار اسمك الخنار ثم زد نوره بدهن
 حديدك انك انت المفضل على من في ارضك سماك
 اهتبت اسئلك بالكلمة العليبة التي بها فرغ من في
 الارض والسماء الا من تمسك بالعروة الوثقى ان
 لا تدغني بين خلفك وارفعني اليك وارحمني
 في ظلال رحمتك واشربني زلال حرمها بينك
 في جنات حديدك وقياب الطافك انك انت المفضل
 على مانشاء وانك انت المهيمن اليوم **يا ابن باقر**
 حون باعلم بفعل ما يشاء ظاهر شد انكار ثواب اثار ثواب
 منوط بنوده ونبت ذكروه هيت وربوبيتنا نحن
 جل جلاله بوده وهست ابن مظلوم لا زال باين
 كلمات عاليات ناظون **يا الله** اشهد بوجدانك

يا ابن باقر
 يا ابن باقر

وفردا بتو وبعظنك ولساطانك وبعقد رنك و
 افندادك وعزتك بالله الملكات ومعبود الكائنات
 احب ان اضع وجهي على كل بقعة من بضع ارضك
 وعلى كل قطعة من طعامها العليل ^{بقدم} فبما تشتت
 اوليائك اربت لسمع ندائهم وضجيجهم صرختي في
 ايامك وتعلم بان ادعوا عبادك الى النور وهم ^{يؤمنون} يدينون
 الى الله واسئلك ان تؤيد عبادك على الرجوع اليك
 والانا بة الذي باب فضلك انك انت المنذر العزير
 الوهاب **هـ** ايكاش نجات منضووعه اذا بات ^ك دادا
 ميهودك بشنو ندای مظلوم را از ظلم ببدل رجوع نما
 واز اعساف باضاف توجه كن احضرا ما الموجه
 لزم امواج بحر بيان ربك الرحمن وتجليات انوار
 نبر البرهان اياك ان تمنعك الرباسه عن مشرق
 نور الاحدييه ضع ما عندك وخذ ما احرت به من
 لدى الله رب العالمين عانيت اين ظهور ^{مست} بمقام

که هیچ منصف و عادل نیکار نماید فریب جهل سینه
 میشود که این مظلوم عباد را از فساد و نزاع و جدال
 و قتل منع نموده در لایه و ایام فایم شکرک و لسان
 ناطق را بپرورده نصیح مظلوم را اولیای عزیز قبول
 نمودند و بان عامل چنانچه در عشوی ابرا کشته
 شدند و نکشند بلکه از ظالمها و فانیها توسط
 و شفاعت کردند و هرچنین در ارض صاد و دیار
 آخری ایچنه بر حزب الله وارد صبر نمودند و بیت
 گذاشتند و از قبل کل میدانده سینه نزاع و جدا
 جاری چه مندان از نفوس که از طرفین کشته شدند
یک سینه در طبریه و سینه آخری در زنجان و سینه
دیگر در نهرین و بعد از توجه این مظلوم حسب
الاجازه حضرت سلطان بصران عرب یک از فضا
و نزاع منع نمودیم اگر تو منگوری عالم شاهد و گواه
 اگر چه بعضی از منقرین و منکرین حسان فایم عباد

سر فرمودند و بجهت تکلم نموده و مینمایند و لکن بفرموده
 ان البهاء ما ينطق عن اللوح بل ينطق بما يقرب اليه
 الى الافق الابهي يا حارب الله در خون ساطع
 بجون شمسك نمايند و از برای او بطلبید آنچه را
 كه سراوار بجشش است في الحقيقه مكره نصرت
 نموده اند و اغناح الهی را از ذناب حفظ فرموده اند
 البتة كل شئك وميدانند لذا بايد از خون بطليم
 از انوار اقباب عدلش عالم را نور نمايد ان الله على كل
 شئ قدير **الحمد لله** نرى طغيان بغاء عبادك واشراد
 خلفك وما ورد منهم على صفائك وامنائك ارب
 انض حاضرة السلطان لبصرهم بعزك وفؤادك وافئادك
 ثم افتح على وجوههم ابواب عنايتك ورحمتك وعطا
 ابريت نور افان القلوب بنور معرفتك وطهرها
 عن الضغينة والبغضاء بحكمتك التي اساطن الاشياء
 ثم اكتب للذين انفقوا ادرارهم في سبيلك واقتلوا الى

بهام الاعلاء لاعلاء كلنك اجر لفا نك انك انشا لثي
 لا تعجزك قوة العالم ولا تضعفك فدية الامم ولا يعجز
 عن علمك من شيء انك انت المفيد والعزير الحكيم
 ▶ بايد اوليا واصفيا در لباله و ايام از بر اى كل ناييد طلب
 نمايند اكرم دعبان محبت الهوى با نچه در الواح از قلم
 اعلى نازل شك تمسك نمايند و عمل كنند عنقریب انوار
 اثار الهى بر كل تخلى نمايد بنهد بذك لسان العظمة
 في هذا الحين المبين يا محمد قبل على فاذكرت بما لا ينقطع
 عرفه و فرشت بما يكون باقيا بدوام الملك و الملكوت
 نسلا لله ان يجعلك من الذين ما صنعهم شيء من الاشياء
 و ما خوفهم ضوضاء العلماء و ما اضعفهم سبوت
 الاعلاء اهرب ابد عزبك على نصر امرتك بجود اليبا
 ثم اكتب لهم ما ارفع به مقاماتهم بين عبادك و ترجم
 الى باط عزك انك انت المفيد على ما نشاء بقولك
البرج الحكيم المبين ابن مظلوم و وسنه فردا واحدا

غیب اختیار نمود و در پیا پیا و جبالها ساغر
 و در آماج غیب هرج و مرج ظاهر بعضی را عقلناخذ
 نمود بشانکه از ما عند الله گذشتند و ما عند هم
 تمسک جستند با الاخره ناز ظلم مشعل و بحضرت
 دبان وارد آوردند آنچه را که اینجیم سما سرور
 سافط و قمر عدل از نور ممنوع و شمس انصاف از ضیاء
 محروم در کتاب هیکل مخصوص حضرت دبان از سما
 عرفان نقطه بیان نازل قوله تعالی ان با اسم
 الدبان هذا علم مکنون مخزون فداود عناک و
 انبناک عز من عند الله اذ عین فؤادک لطیف
 بعرف فدره و بعز بهانه الاخر بیان عز بیان
 و در در اس کتاب هیکل بن کلمات عالیاک حرف
 قوله تعالی ما نزل الحضره الاسد و الفرد الاحد
 المستشرق بالنور الحمد لاسم الله الدبان و در مقام
 دیگر مفر ما بدان با مظهر الاحدیه الاخر بیان

و همچنین در معانی مخاطباً آباء میفرمایند یا حر
 الثالث المؤمن من بظهور الله و معنی این اسم جزا
 دهند بود جز است و او حرف سوّم بودند که باقیال
 ایمان و حضور فائز گشت و مقصود از کتاب هیکل
 ذکر این امر اعظم و نباء عظیم بوده و لکن احدی مکتوب
 نه و در معانی میفرماید هذا علم عند الله لا عز
 من کل شیء مقصود آن بوده که منقطعین را بشارت
 عنایت فرماید بظهور کثر مخزون که از نوزده سنه
 بجای او زمینماید و بعشرین نهم رسد حال باید نصیحت
 انصاف دهند اگر مقصود این نبوده افدیت آن بر سزا
 علوم و فضالش بر بیانات دیگر چه بوده باری عرض
 مرضی است انسان را از عدل و انصاف محروم نمید
 حضرت دیان را بظلمی شهید نمودند که سب نبیدل
 فرج اکبر مخزن اعظم شد و بعضی از کتاب هیکل علم
 اکبر و جفر کمان کرده اند فباطل ما ظنوا و هم یظنون

مقصود از کتاب بمثابه افناب ظاهر و واضح و واضح و واضح
طوبی للنسبین کذلک جناب میرزا علی اکبر دانه
بر شهادت دادند و شهیدش نمودند و هم چنین
ابوالفاسم و سائرین را فی الحقیقه خطبات آن نفوس
از حد احصا خارج این مظلوم این اذکار در دست
نداشته و ندارد مقصود آنکه بعضی اکا شوند و چون
نظری نمایند اسم در بیان را ابوالشور و جناب خلیلا
که در بیان مفر ما بدان با خلیلی فی الصحیفه از یاد که
فی الکتاب من بعد الصحیفه ان با اسمی فی البیان او را ابوال
لدراهی نامیدند و بعد در صد قطع سده مبارکه
افتادند و لکن الله اطردهم بقدرته و سلطانه غما
لا نفهم انه هو الفضال الفیاض الحافظ الکریم در لیا
و آیام بنصرت فیا نمودیم بشان که اعراض خراب
عالم منع نمود و مقصود خراب صلاح و اتحاد ناخشنه
و بغضا نبوده و نیست بشهد بذلک ما جری من علی

امام وجوه الخلق وما نطق به لسان بين العباد
 نسأل الله تبارك وتعالى ان يزين الكلام بما يحب و
 يرضى ويؤيدهم على الانابة والرجوع اليه انه هو
 القوي القدير يا محمد فيا علي نشهد انك من ربكنا
 لا ينقطع عرفه ولا ندائه ولا ذكره ان نشكر الله
 في اللبالي والايام بهذا الفضل اللبب وببشر العباد
 بالحكمة والبيان بهذا النبأ العظيم اولها والازيل
 مظلوم نكبر برسان وبنجيات انوار نبرعنا نبيك
 بشارت ده انا ذكرنا كل واحد منهم بالانصار له خزان
 الارض طوي لمن عرف وفاز وويل للعافلين وانك
 از بعد سوال نمود انه يظهر لك وعدا من الله رب
 العرش العظيم عريضة بعداهم بساحت فديس فائز
 بخدا الله الذي عرفك امره وعلمك ذكره وهديك
 الى صراطه المستقيم سئفنا الدنيا وما فيها وسعناك
 عملك في ايام الله وما جرى من فليك في شأ المخلوق

وذكره نسئله ان يؤيدك ويوفقك ويمالك بمجنون
 البيان لهذا الناس ونفرتهم اليه انه هو المريد
 المقادير والمقدر والحمد لله العزيز الحميد^{١٠٢}

هو الله تعالى شأن الحكمة والبيان

يا اولياء الله في البلاد نوصيكم بالاستقامة الكبرى
 في هذا النباء الاعظم الذي به ارتفعت ^{الاسماء} فرائض
 الامن شاء الله مالك يوم الدين فاحضروا ^{المطلوب}
 كتابه فاذ بالاصغاء نسئله تبارك وتعالى
 ان يقدر لاوليائه ما قدره للذين طافوا العرش
 في العشي والاشراق يا رضا جناب محمد قبل على
 عليك وعليه بما في نامه ان ويا صاحب اقدس
 فرسناد درهنك مبهك سهام بلا از سحاب رضا
 منوار بوده بخدا الله على ما اراد انه هو المراد ^{المبدئ}
 والمعاد لله الحمد لانامه ان عرفت حجت منضوع

حضرت ضیاء امام وجه عرض نمود و ابن لوح در
 نازل تا جمیع دوستان ان ارض را بشارت دهی
 بغنایات و آیات منزله و رحمت سابقه طویله از برای
 عبدیکه با استقامت فائز گشت امروز او همام
 بعضی را اخذ نموده نسل الله ان بحفظ اولیائش
 من شیبهات العباد و اشارتیم و بقدر لهم ما یرضونهم
 باسمه فی بلادہ بین عبادہ انه هو السميع البصیر
 یا غلام حسین طلب اذن تمودی للتوجه الی
 مقام نصب فيه علم انه لا اله الا هو نسل الله ان
 یکتب لك فی لوح من الواح الفردوس الاعلی اجبر
 القرب و المحذور و اللقائ ان ربک هو مولی الوردی
 لا اله الا هو المقدر العلی الابی ابن سنه شانه
 و آنچه در او ظاهر شد حائلا کشته لذا در اذن
 توقف نمودیم الی ان باله الله با حرم المبرک الحکم از
 مہطلبیم اولیائش ان ارض را مشعل نماید بنا را مجتبت

و منور دارد بنور معرفت اوست قادر و توانا
 یا حزب الله زحمت کشیده ابد و صاحب مقامات
 عالی شده ابد این مفاح اعلا را با اسم مالک اسما
 حفظ نمایند امروز روز حکمت و بیان است باید
 کل با این دو نمک نمایند و بند نیز امر مشغول گردند
 افغان سده مبارکه و اولیای مذکوره در صهیبه
 منزله باید بنبلغ امر الهی نمک جویند و لکن بروح و در
 هذمه احکم به الله فی اول الایام البهائم و من اولنا
 علی افغان و اولیای الذین نبذوا ما عند الفوج متبشیرین
 باذیال ردا، عنایه الله الامر الحکم

هو الناظر الشاهد بالعدل

ایامی که ارکان عالم از سطوت اهل ظلم مضطرب
 و مرتعش بود این مظلوم من دون ناصر و معین
 بر احر فیاج نموده فیامی که اکثری خود را متبشیر
 مشاهده نمودند و چون بقوت و قدرت الهی

اذتاب حقیقت از خلف حجاب اشراق نمود از پس
 پرده‌ها طین و ذباب ظاهر و بر اعراض و اعراض
 قیام نمودند و سعال و صداهل نفوس مقدسه
 مطمئنه برآمده اند بشنوبند ندای مظلوم را و بطین
 ذباب از رت الارباب غافل نشوید و از رحمت
 مخنوم باسم قیوم بیاشامید و بافق ابهی ناظر
 و متوجه باشید البهاء علیک و علی من فاز
 بالاسفامه الکبریٰ فیهذا الامر العظیم
 بنام دانای بینا

جمیع اهل ارض را از قلم اعلیٰ بایام الهی بشاوت دادیم
 چون مهفات رسید و جمال موعود از سماء امثال
 کل اعراض نمودند و بر قشش قنوی دادند مگر نفوس
 از رحمت مخنوم اشامیدند و از غیبت چشم و دل
 برداشتنند صد هزار حسرت و اسف از برای نفوس که
 بوح الهی با ادراک نمودند و بشرافت ان فائز نشاندند

فهم بافتاب حقیقت از برای این روز مبارک شبه
 و مثل نبوده و نیست هر عمل خالصی که الهی باشد
 شود او سپید اعمال است اید و سنان حجه نماید
 و خود را بجز خرافات این وان از مقصود عالمیان
 محروم نماید بشنوبید و بایستید و بگوئید شاید
 نشکان از فرات رحمت رحمن بیاشامند و مردگان
 از ناله الله بجهات نازه فائز شوند لانه بنطق و
 بقول لله لصد فی کل حین

هو الشاهد السميع البصير

يا طالبين المظلوم توجه اليك من شطر السجين ويدركك
 خالصا لوجه الله رب العالمين ان المظلوم يناد
 في السجن و يدع الكل الى الافق الا ان الله المقام الذي فيه
 نطق السدرة انه لا اله الا انا العفورا الكرم قد ظهر
 ما كان مستورا في علم الله و مستورا في كتب النبيين
 والمرسلين هذا يوم فيه بشرنا العالم به من قبل

ان اخرج الغوم من الظلمات الى النور وبشرهم
 بايام الله كذلك نطق لسان الوحي من قبل وفي هذا
 المحين قل يا ايها الاديان يا الله هذا يوم نزل ذكره
 في الفرقان يوم يفوق الناس لرب العالمين اياكم
 ان يمنعكم الهوى عن مولى الورد ضعوا ما عندكم وخذوا
 ما احترم به من ان علمهم حكيم قل هذا يوم الله
 لا يذكر فيه الا هو يشهد بذلك كل منصف بصبر
 يا ايها الاديان فليظهر الفيوم وينادي ما في الوجه
 الرحيق الخنوم ويقول ان اسرعوا يا فوم ثم اشربوا
 منه باسم ربكم المعطي الكريم انا نوصي الحكيم بالاستغناء
 الكبير في هذا الامر الذي به ذلك افلام العلاء
 والعرفاء والاحراء الامن شاء الله مالك هذا اليوم
 البديع سوف ياتيكم من يمنعكم عن الله وبأحر كم بما
 عند من همزات الشياطين كذلك اخبرناكم ادراك
 النور مشرفا من افق العراق وفي هذا السبعين البعيد

ان اشكر ربك بما فرقت بهذا اللوح الذي به بيني
 ذكرك بدوام الله العزيز المحيد ان احفظ هذا اللوح
 باسم ربك مالك الانام ثم اذكره في كل يوم واصل
 بنام خداوند بكننا

امروز ملكوت الهی با نوار شمس ظهور منور و پر نور
 افتاب فضل عالم را احاطه نموده و این یوم مبارک
 در کتب و صحیف و زبر الهی مسطور و بیوم الله معروف
 طویله از برای بقو سبکه اشارات قبل و بعد و شبان
 اهل علم و جملة ایشانرا از مطلع اسماء و صفات الهی محرم
 نهود جمع من علی الارض منتظر این یوم بودند و چون
 افق عالم بنیر ظهور اسم اعظم روشن شد کسکس
 مشاهده شدند الا من شاء الله بکفر فلاح عرفانرا
 باسم محبوب امکان و اذا و بپاشام و بر صرده کان
 وادی ضلالت و غفلت مبدول دار شاهد از کوثر
 رحمان و رحیم سبب از زنده شوند و بشعور ایند از فرج

بذكرى آباك ونوحجي اليك وقل كنجانك يا من
 بك فتح باب السماء ونظن عندليب الوفاء فيملا كوث
 الأنتاء اسلك بالكلية العليا والأفن الأعلى بان
 تؤيدني على ذكرك وثناك وثوقني على الاستقنا
 على امرك لا اله الا انت المفيد الحكيم

هو المبين الصادق الأمين

كنا ما شياى البهت وسا معا حديث الأرض اذا ارتفع
 النداء من الفردوس الأعلى يا من لا الأرض والسماء الشما
 البتارة بما قبل على قبل أكبر إلا السجين في سبيل الله ما لك
 الفرد ثم ارتفع النداء مرة اخرى من الجنة العليا يا هل
 سفينة الحمراء افرحوا بما ورد الامين في حصن منين
 وسجين منين في سبيل الله رب العالمين امروز روز
 نشاط وانباط است لعمرى درملا أعلى بساط فرحى
 كثره شكه برجيد نشود چه كه امروز عشاق منينه

وفان و افتاق بکمال شیان جانزاد در سبیل نیرافان
 افتاق نمودند و فدای مقصود بگنا کردند سطوت
 ظالمهای خونخوار منعشان نمود و آتش غضب سبعی
 ایشانرا از توجیه باز نداشت امروز در مدینه عشاق
 نعمتها مرتفع و زخمهای لطیف روحانی مسموع طوبی
 از برای آذانبکه باصغافا ترکش و از ندای احلی و صبر
 فله اعلی محروم نماید از ارض طای و باخبرهای ناز و سید
 حضرت پادشاه ابده الله جمعی را اخذ نمودند از جمله
 دو نفر از اهل بها و سفینه هم را مع آنکه کل شاهد
 و گواهند که اینخرب مقصودشان اصلاح عالم و نهتن
 نفوس امم بوده و هست و سبب و علت این اخذ از ^{ها} غیر
 مذکور آنکه بعضی از مکتوبات و او را در رسانها و بانار
 یافته اند که مشعر بخلاف ارای دولت و ملک بوده
 و گمان نموده اند بعضی از این خرب بوده مشر بافتاب
 حقیقت که ایوم از افق سین عکا مشرف و لایح اینخرب

لازال از اعمال نالایفه و افعال مردوده مفذیس
 است و میرا بوده و هستند این امور و امثال آن از اذال قوم
 اهل بهامن غیر ستر و حجاب آنچه را که سب انفاق
 و اتحاد عباد است و همچنین علت عمار بلاد امام و جوه
 امر و علما ذکر نموده اند بامید آنکه اشرف افاض و نزاع را
 از ارض بردارند و سلاح عالم را با صلاح نبد بپایانند
 حق شاهد و نفس مبارک پادشاه ابد الله کوا هست
 بر آنچه ذکر شد چهل سنه می شود که انجرب بحث
 سیاط ظالمین مبتلا بشمکه اطفال را هم کشته اند چه
 معنای از اینا را که امام و جوه ابناء سر بریدن خانه
 و اموال را غنیمت و غارت نمودند مع ذلك احدی
 از این حزب لم و بیم نگفته و بردفاع و یام ^{بجمله} نموده از
 حکایت وارده در عشق آباد و همچنین در ارض صاد
 وارد شد آنچه که سب چنین خامه و نامه کشت
 امر منگوری که سب خزن اکبر شد آنکه شخص معرفی

عالم را بشنود هل من ذی اذن لسمع ماورد علیها
وهل من ذی عین لری غیر انما نسئل الله ان یزین
الامر. بطراز العدل والعلما بنورا الانصاف و یؤید
علی الرجوع الیه انه هو العفاد النواب و چون مطالب
ان شخص مقبول بنفاد او و مرسل بر عناد فہام نمود
سپد بزرگوار بر او اولاد رسول و ذرہ بنو ادراض
صاد شہید نمودند و بعد جسد انورا طہر را سوختند
و قطعہ قطعہ کردند بذک ناحیہ الاشباء و لکن
القوم فی غفلة و ضلال و اذان ہوم الرحمن امر بکمال
ظلم و عناد ظاہر اموال بنحرب مظلوم را شریعہ باسجلی
نمودہ حال سندہای متعلدہ در دست موجود و لکن

از جانب بزرگی در عتقا وارد و مطالبی از ظہار نمود
نمود باندہ ازان مطالب ذکرش بچند وجہ جا بزنہ چہ
ظلمت ظلم نور عدل را مسنور نموده با سحر کردہ نفسی
مشاہدہ نمیشود کہ نفسہ دہہ بر او رود و عراض من اللہ
عالم را بشنود هل من ذی اذن لسمع ماورد علیها
وهل من ذی عین لری غیر انما نسئل الله ان یزین
الامر. بطراز العدل والعلما بنورا الانصاف و یؤید
علی الرجوع الیه انه هو العفاد النواب و چون مطالب
ان شخص مقبول بنفاد او و مرسل بر عناد فہام نمود
سپد بزرگوار بر او اولاد رسول و ذرہ بنو ادراض
صاد شہید نمودند و بعد جسد انورا طہر را سوختند
و قطعہ قطعہ کردند بذک ناحیہ الاشباء و لکن
القوم فی غفلة و ضلال و اذان ہوم الرحمن امر بکمال
ظلم و عناد ظاہر اموال بنحرب مظلوم را شریعہ باسجلی
نمودہ حال سندہای متعلدہ در دست موجود و لکن

مسعود الا ان يات الله بنور عدله از جمله نفوس مانده
 در ارض طاسیاح افندی بوده ^① مولاى او چون این خبر
 منگروا شنید خوف ارکانش را اخذ نمود از بیم آنکه سر او
 مکنونه ظاهر شود و بغضای مخزونه باهر کرد ^{ز الله} سنی
 مع آنکه حضرت پادشاه در هر مقامی از مقامات ^{خطه} املا
 عدل را داشته و بقدر وسع در عمارت بلاد و راحت عباد
 سعی و جاهد مع ذلك نفوسه که از عنایات ملوکانه
 بمقامات عالیه رسیدند و صاحب حربیه شدند
 فصد تراش نموده اند و لکن آن حضرت از عدل و ^{نیک} انصاف
 به خیر باری چون خیر اخذ سیاح را شنید در ارض یا
 نازظلی بر افروخت که شبه و مثل نداشته که شاید
 باین اعمال خود را طاهر نماید و بری سازد اما ^{تحت} حاکمان
 ارض پاد در شب بیست و سوم رمضان المبارک نواب
 والا حاکم آن ارض با حرامرصاد فصد اولیای الهی
 نمودند و جنابان افاضی و افاضی اصغر علیهما بها، الله

(۱) اصل (مغف)

درجه را در جماع شیخ حسن سبزواری اخذ نمودند
 با کاشنه و الاحاجی نایب با خفت تمام از در ^{مطلوبه} و ^{مطلوبه}
 بحضور میردند بعد از اشغال نار ظلم و غضب بحسب
 میفرستند و در حبس از هزار مذکور ذخارف فائده
 اخذ فرموده مرخص نمینمایند و بعد مجدد با امر والا
 این دو نفر را مع چند نفر مظلوم دیگر میگیرند و اسامی
 آن نفوس مقدسه در دفتر الهی از قلم عدل مذکور
 و مرفوع و در آن محل که اخذ نمینمایند آن ^{مطلوبه} ^{مطلوبه}
 باز بجزیری بندند و در عرض راه خلق ظالم با چوب
 و سنگ و زنجیر میزنند تا آنکه بحضور والا ^{میرسانند}
 بسیار خوشوقت میشوند و بعد علماء را حاضر ^{نمایند}
 و تحریک میکنند که الحمد لله نفوس مقدسه با ^{سزا}
 کبری ظاهر سطوت ایشان را از صراط مستقیم منع ^{نمودند}
 و غضب از نور پهن محروم ساخت آنچه ^{سؤال} ^{نمودند}
 جوابهای شافی کافی شنیدند و بعد امر بحسب ^{شد}

و در حبس بمانی اخذ نمودند و صبح دوشنبه سرکار
 و الأجلال الدوله افان شیخ حسن و پسرهایش شیخ باقر
 و شیخ جعفر و هم چنین افان سید علی مدنی با درویش
 و جمعی دیگر از علمای اخصار میمانند و افان اصغر مظاوی
 در حضور طاب میاندازند و شش نفر دیگر را با آن
 جسد اطهر با شیپور و طبل و ساز میبرند پشت
 تلفرانخانه جناب حکیم آقا حضرت ملا محمد را کردن
 میزنند و جان نداده شکر را پاره میکنند و سنکسا
 میمانند بعد جسد اطهرش را میبرند در محله دیگر
 آتش میزنند جناب افان علی را هم در درب خانه دیگر
 میبرند سر را بالای نیزه میکنند و جسد مطهر
 نشانه حجهای بغض میمانند و از فرار مذکور
 عارف ربانی ملا علی سبزواری را در درب خانه شیخ
 میآورند و لکن آن مست باده است بخون میفرماید
 در ارض طاف سید الشهداء روح ما سوا فداء فرمودند

هلم بن ناصر بنصره ابن عبد مکی بود هلم بن ناصر بنصره
 سبحان الله اذا ابتکلمه علیا بنتر انقطاع شرف شهید
 انه شرب رجوع البقاء من ایادی عطا ربّه الشفیق
 الکریم رجوع مخموم بطنه می اخذش نمود که از عالم و عالمیا
 گذشت و جانرا که اعترافش عالم است در سبیل در دست
 فلا نمود او را هم سر بریدند و بدن مبارکش را سنگ
 باران کردند جذب و اشپان عشاق دران بود
 ملا اعلی را منجر خود ایا در دنیا نفسی یافت میشود که
 و فی الله اغناج را از ذیاب حفظ نماید ایا ملوک
 ارض جمیع امور را بحفظ نفس خود مخصوص نموده اند
 ایا در پیشگاه کریمه عدل آهی جواب چه میگویند یا بنهر
 یا دارای کفناز و مطلع اخبار یکساعت بر مظلومهای
 ایران بگذرد و بین مشارق عدل و مطلع انصاف
 زیر شمشیر اصحاب اعنای مبتلا اطفال بی شیر
 مانند اند و عیال در دست اشقیای اسپر زمین از زمین

عشاق نکار بنده و زلفان مطربین عالم وجود را
 مشغول نموده یا معشر الملوك شما مظاهر قدرت
 و افتادار و مشارون عزت و عظمت و اختیار حق ^{ایند}
 نظری بر حال مظلومان ننمایید یا مظاهر عدل
 بادهای تند ضغنه و بغضا صابیح بر و ثنوی را
 خاموش کرد در سر ^{شان} گمان نسیم رحمت رحمانه بر اجناس
 سوخته مطروحه مرورد نمود و از هر نیش انبساط
 عالیات سموغ و ای و ای بر شما ای اهل پراختن
 دوستان خود را در بچند و شاعر بنشیند اگر بر کردار
 خود آگاه شوید سر ^{بچه} آنگار بد و بر عمل و ظلم خود
 ناله و ندبه ننمایید ای حزب کراه اطفال را چه کنه
 ایادران ایام بر عیال و اطفال ان مظلومان که ^{کرم}
 نموده از فرار مذکور از حزب حضرت روح علیه ^{الله} سلام
 و رحمته در خفته فوئیه فرستادند و محض شفقت
 مظلومان یاری نمودند از حق مطلبیم کل را ننمایید

فرماید بر آنچه رضای او در اوست یا اوران اخبار
 در مدن و دیار یا چنین مظلومان را شنیدند و نو
 ایشان بجمع شمار سپید و یا مستور ماندند اسپدانکه
 بخستش فرمایند و بر اعلائی آنچه واقع شدن قیام کنند
 شاید نصابی شفقانه و مواظظ حکیمان عبادنا ^{فرا}
 آگاه نماید و بطراز عدل مزین دارد یا شهد طوبی
 لك تشهد ان الله كان معك اذ نطق بالحق ^{تشهد}
 انك شرب رجون الشهادة في سبيله وقد ينفسك
 لاعلاء كلشه بشهاد لسانه و قلبه بانك نصر دين ^{الله}
 حق النصر وصبرك فيما ورد عليك من عبادتنا ^{فان}
 و جناب افا محمدا با فرزند ابو عبد الله سر بریدند
 و سنکسار نمودند دو برادر را هم میبردند مهلا از شاه
افا اصغرا سر می برند و افا حسن را امید و استند بصبر
 چوب ناسر مهلان یکی از ملازمان شاهزاده باو که از
 کوچکتر بوده میگوید بپا و بدیکو من ترا میخیزم و پو ^{هم} امید

ان نونهال بستان محبت الی جواب میگوید چه بگویم
 نوبانچه مأمور مشغول شو و عمل نماید ان چه بظالم
 شمشیری بر پهلوی مبارکش میزند و چند نفر دیگر
 با فیه ان جسد مقدس را فطحه فطحه میکنند و ظالم
 دیگر نیز بر سینه که مخزن حب و باغی بود میزند بعد
 مهر غضب میآید و سرد را جدا میکند و بر سر نیزه ^{بند} میماند
 و میرند خانه افاضیخ حسن بجهت و بعد عمل ^{اند} نموده
 آنچه را که بهیچ نفسی ز قبل و بعد عمل ننموده و چشم
 ابداع شبهش ندید و از قرار سزاگوار شیخ بهر غضب
 انعام داده و بعد سرد را در محلهها میگردانند و اجناس
 مطهره را بر خاک میکنند و خلون با سنگ میزنند
 و میزنند در کوهها میزنند و نواب والا امر میکنند
 شهر را چراغان کنند و عیش و عشرت مشغول گردند
 و مبارک باد گویند و ان شب مکرر در رب خانه ^{می} شکر
 مظلومین جمع میشوند و ساز میزنند و اهل و عیال

مظلومان از خوف و ترس در دریا برد خود میبندند
 دیگر چون آگاه است که چه گفتند و چه کردند و بران
 مظلومان چه وارد شده پیران جناب ملا محمد
 دو نفر را مرخص میکنند بروند مسجد نوستان بیاند
 آنچه نا حال واقع شده هفت نفر را شهید نمودند و چند
 نفسی را هم در حبس دارند دیگر معاوی بنسبت بان
 نفوس و سایر عباد چه عمل نمائند ان ربنا هو العالم
 الخیر باک نفس هم ازان نفوس بکلمه نظون فرموده
 که بسیار مؤثر است چنینکه نواب والاحلال الدوله
 بیکی ازان نفوس مطمئنه موفقه فرموده انکار کن
 و بتری نما نا خلاص شوی ان پیر مدینه بیان فرمود
 چهل سالست من منتظر این بوم بوده که در پیش سپید
 در سپید آبی بخونم رنگین شود از این کلمه مقامات
 محبت و عشقش ظاهر و هو بلا طوبی للعارفين و از غزالی
 نوشته اند این امور شنبه و افعه از حضرت پادشاه

ایران آید الله نبوده و از دولت حکمی صادر نه فی الحقیقه
 چند سینه میشود که حضرت پادشاه آید الله بر ائمه
 و شفقت با مظلومیهای عالم سلوک فرموده اند این حکم
 و امثال آن از نو ابظلال السلطان صادر گشته و گفته اند
 چون خبر اخذ سیاح را شنید باین اعمال خواسته
 دفع بعضی توهمات را نماید العلم عند الله پس لنا
 ان نذکر ما نعلم نسئله تبارک و تعالی ان یعرف
 حضرت السلطان ما کان مستورا عنه انه هو السامع
 الجیب چندی قبل هم اوراقی در پیوت و محاورت یافته اند
 و بحضور ارفع اشرف پادشاه آید الله برده اند بعضی
 از اعدا نسبتش را بیایه دادند ان حضرت فرمودند ای
 ازا این حزب این حرکات دیده نشد این حرکت از شخصی
 که بحضرت عبدالعظیم پناه برده و در اینجا ساکن و بعد
 حکم فرمودند او را اخذ نموده از سرحد ایران خارج
 نمایند و بعد از اخراج او مجدداً در بعضی پیوت واسوا

هر یوم اورا بی بدست افشاده و دران آنچه که سبب ^{و عات}
 قتل و قتل بوده معروف و مذکور بعد از شاهه
 و رف حکم اخذ و بنظر این حزب شد و این دو نفر
 قسم یاد نمودند و بیگانه ^{عجز} عرض کردند که از فضل ^{آله}
 از پال این حزب مقدس و برتر است چه که این حزب
 دولت خواه و ملت خواهند و از امثال این امور نا لایفه
 کاز به فارغ و ازاد باری بعد عدل ^{آلی} و همت حضرت
 پادشاهی وجد و محمد ملا زمان دولتخواه صاحب
 و رف اخذ شد اسمش ^{حید} از اهل کرمان ^{اورا}
 اخذ نمودند و فرار کرد بر عمل خود و از سبب ^{سد} و عات ^{پرا}
عرض نمود علوت با حزب بای حرا و داشت بر ^{تخریب}
این و رف و مقصودش از این عمل مردوده ^{بن} آنکه ^{بن}
حزب مظلوم را بحد ^{بن} مبتلا نماید و کل مهلت ^{بن} آنکه ^{بن}
 ظالما این حزب کمال علوت را داشته و دارد و بسیار
 بغضا مستعمل است چه که او از حزب مخالف است و عناد ^ش

بمشابه افتاب ظاهر و واضح یا سلطان اسمک ^{لله} _{سید}
 و سلطانه و بمظاهر فضله و مشارف اياته اینکه
 فخص فرمایند ناصدق انمظلومان و عدم فساد
 و خیرخواهی شان در پیشگاه حضور حضرت شهنشاهی
 واضح و معلوم گردد یا سلطان قسم بافتاب جبهت
 این خرب دولتیخواهند چه که عاقلند در ثارشان
 اداب پسندید و شعارشان اخلاق مرضیه و ^{سید} _{نسیه} ^{سید} _{سید}
 امیدانکه از بر تو افتاب عدل حضرت پادشاهی اهل
 عالم بطراز راحت و اطمینان حزین و متور گردند
 الامر و الحکم فی قبضة فداء الله رب العرش العظیم

والکرسی الرفیع

زیارت

بسمی المحزون المنور

یا فاهم الاعلی فدانت المصیبة الكبرى الیه بماذا ابت
 اکباد الاصفیاء و ناحت الاشیاء و سکان مداخلین

الأسماء فلنورد الساطع من أفق سما العطاء والرحمة
 به احي الله اهل الفردوس الأعلى والسلام الذي
 جعله الله فخر الاسلام والصلوة الظاهرة المشرفة
 من افق ارادة الله مالك يوم الحجزاء عليكم يا مشارف
 العز والعطاء ومطالع الانقطاع في الابداع ومصادر
 الانفاق في الافاق اشهد بذكركم ان تجدت أفند
 العتاف وظهر حكم الاتحاد والانفاق في يوم البثا
 بصعود ارواحكم استشر الملائكة الاعلى وبنوار وجودكم
 تنورت مدابن العز والبهاء اشهد بمصيبتكم صاحب
 الصخره وارفعت الصبحه وذرفت دموع اهل الجنة الا
 اشهد بكم وبنور اسئفامكم نزين دهباج كمال الوفاء
 في ناسوت الانشاء ومجزتكم فيما ورد عليكم نواح قلب
 البهاء وصاح قلبه الاعلى وانقطع الفيض من سحاب
 الفضل والعطاء آه آه يا كنوز الوفاء آه آه يا مشارف
 الانوار في سما الذكر والثناء بمصيبتكم منع حجر البها

عن امواجه والساد من اثمارها والشمس عن ضياء
 ان المفرقين صاروا وداروا في العجماء والبراري
 وفي الجبال والبوادي ليجدوا اطعمات اجسادكم
 واجسامكم ويجدوا منبها عن محبة الله موجدكم
 ومحبوبكم ومفضوكم ومعبودكم ومحتكم طوبى لكم
 من حبكم وهزوركم وهزور زائركم اشهد انكم فرقة
 بالمقام الاعلى والذوق العالي وبلغتم مقامنا
 بهزيبكم الله بنفسه ويعزى ابنائكم واهلكم وذر بانكم
 فاه آه من ظلم احرف به افند الجنة العليا و
 اهد مدابن الانقطاع خلف فلزم الكبرياء طوبى لكم
 يامشارق الثوربين الورى وطوبى لكم يامطالع الاسماء
 في الانشاء فدكان المظلوم ناطقا بذكركم وثنائكم
 وما ورد عليكم في سبيل الله حضرت امام الوجه
 طلعه من طلعات الفردوس الاعلى نادى
 وقال يا محبوب الارض والسماء بحزنك كعاد

ان يرجع الوجود الى العدم ارحم على العالم يا محبوب الفتح
 ان الروح الامين فهذا المحين نزل من اعلى مقامه
 بشهد من الملائكة والروح ليزود اولياك واحبا لك
 الذين شربوا رحيق الشهادة في سبيلك فآه آه
 يا فوارس سبلت الانقطاع فآه آه يا مطلع اسرار
 الشهادة في الابداع اشهد بمصيبتكم بكت عين الله
 في مقامه والعلامة الاعلى امام وجهه اشهد ان
 الايات نوح لبلاياكم والبيئات نصبح لوزاياكم
 لولاكم ما ظهرت اسرار العبودية بين البرية ومقاما
 التسليم والرضا بين الخليفة انتم الذين بنياكم على
 الاحراق العباد على ما اراده الله في المآب اشهد
 بكم فتح الله باب الجود على مظاهر الوجود ونزع عن
 اركان الصغوف والنجود اشهد بافبا لكم اقبلت الكفا
 الى مطلع الاسماء والصفات وبنو حجبكم نوحجت الممكنات
 الى منزل الايات وطوى لارض تشرفت بشهدكم ولما

نزلتكم بدما لكم ولحق جلد الله محلا لقطعات ابدانكم
 بجزئكم منعت نعمة الله عن سريانها والعالم عن جريانه
 وعرف عن ^{القبض} نضوعه اشهد ان ام الكتاب نافع عليكم
 نيابة لامتها لكم وصاحن حوريات الغرفات عوضا
 عن اهلكم واخوانكم طوبى لكم ولاولئكم واخركم وظاهركم
 وباطنكم ورحمة الله وبركاته سبحانك اللهم
 يا الهى سبحانك اللهم يا مفضوذا سبحانك اللهم يا رجاؤ
 اسلك بدما هو لاه وقطعات اجسادهم وباشيقاتهم
 وصبرهم واصطبارهم وباشيقاتهم بنا رجعتهم
 الى انوار وجهك وبذكرهم وافياهم في آياتك وياتنا
 اذ ارحمهم في سبيلك وبخضوعهم وخشوعهم عند ظهورك
 اوامرك واحكامك ان نزلن افئدة الاخراب بنور
 يبعثك ومعرفتك ثم وفون امراء ارضك وعلما
 بلادك على اجراء العدل والانصاف في مملكتك ارب
 شرح اصفيانك بين ايدي الظالمين الذين نبذوا

عهدك وميثاقك وكفروا بجزائك وجادلوا بابائك
 اسلك بامواج بحر وجهتك والافوار الساطعة من
 افق الواحك وبالذنين نيزاد ونك واخذوا منا
 انزلت من سماء مشيتك وهو آء ارادتك ان تبدل
 ذل اولياتك بجزتك ونفهم بغنائك ثم اسلك بالله
 الاسماء وفاطر السماء بالدماء المسفوكه في سبيلك
 يا مولى الورد ان نغفر لى ولا لى ولا لى ثم افضح حياجى
 وما اردته من مماء فضلك وشمس عطائك انك انت
 العفء والنواب العفء المشفق الكريم

كبريا
 حيا

كتب عبد فاني جلد على اسكونى في نوزدهم شهر رجب

١٣٠٩ هـ